

زندگانی مانی

خطابه‌ای که در تاریخ بهمن ماه ۱۳۱۳ در دانشکده معقول و منقول

از طرف

اقای ملک الشعراء بهار

ایراد گردیده است

مطبعة مجلس

1

28-98

خطابه آقای ملك الشعراء بهار در تاريخ بهمن ماه ۱۳۱۳

مانی کرفکو پسر پاتک همدانی با نیشابوری الاصل که در بابل (۱) متولد شده صاحب کیش (ثنوی) مدعی نبوت، در سنه ۵۲۷ از تاریخ اسکندر و در سال چهارم پادشاهی اردوان اشکانی آخرین پادشاه از سلسله اشکانیان (حدود ۲۱۵ میلادی) متولد و در عهد اردشیر بابکان مدعی نبوت شده و در زمان شاپور اول از ایران بروایتی اخراج و بروایتی سفر اختیار کرد، و در سنه (۲۷۰) مسیحی بایران بازگشت و بروایتی هرمزد پسر شاپور (۲۷۲ - ۲۷۳) و خود شاپور اول بدو گرویدند، و بالاخره در شاهنشاهی بهرام اول پسر هرمزد اول (۲۷۶ - ۲۷۷) بنا بفتوای مؤبدان کشته شد.

مردی که این مختصر را در ترجمه حال وی نگاشتیم، یکی از مردمان تاریخی است که تا چند سال پیش از این علمای علم تاریخ و مستشرقین و سایر فضلاء عالم چندان اهمیت بنقل و تدوین ترجمه و تعالیم او نمیدادند، ولی از اتفاقات و تصادفات غریبه در حدود سنوات ۱۹۰۲ - ۱۹۰۳ مطابق (۱۳۲۱ - ۱۳۲۲) هجری قمری دلایلی بدست برخی از علمای فرنگستان آمد که در ترکستان چین خرابه‌هایی است و در آنجا آثاری از مانویت و کتب مانی بدست می‌آید، و عاقبت در ۱۹۱۴ که سال اول جنگ بین الملل بود، چند دسته از نقابان و کاشفان آثار قدیمه از ملل مختلفه بترکستان چین رفته و در حوالی محلی که شهر تورفان قدیم در آنجا بوده است حفاری کردند و آثار بسیار گرانبهائی از مانویان بدست افتاد که تا امروز قسمتی از توجه اهل علم را از مد نظر تاریخ و ادب و نقاشی و ملل و نحل، بسوی خود متوجه داشته و تا بحال چندین کتاب در این باب تألیف کرده‌اند، و بالاخره مانی شناسی، یکی از شغل‌های شاغل اهل فضل و کمال قرار گرفته است. ولی متأسفانه در این مملکت با بودن منابع قدیمه تا کنون اقدام کاملی

۱ - پروفیسر جکسن گوید: «مانی در قریه بنام (مردینو) نزدیک شهر جدید بغداد متولد شده است (رجوع شود ب مقدمه کتاب پروفیسر جکسن منطبعه نیویورک)»

برای آشنا شدن با این مرد تاریخی بعمل نیامده است. (۱)

اینک بنده حسب الامر خطابهٔ مجملی فهرست مانند برای کمک بفکر آقایان طلابی که بخواهند از منابع داخلی و خارجی تحقیقاتی در بارهٔ مانی بنمایند بعرض میرساند و بدیهی است که اگر بنا باشد ادای حق این مرد تاریخی بشود باید کتابی مبسوط (چنانکه قسمتی از آنهم تدارک شده است) در این باب تألیف گردد - و مراد بنده در اینجا فقط اشارات و بیان رؤس مسائلی است که بسط و استقصای در هر یک از آنها در خور ایراد چندین خطابه است.

مانی یکی از کسانی است که بسبب محو شدن کتب و از بین رفتن تقریباً تمام آثار و کفایت او عالم را از خود بیخبر گذاشته و هر چه از او شنیده شده است از زیر قلم دشمنان وی بیرون آمده است.

اتفاقاً مانی هم در مشرق و هم در مغرب دشمنانی داشته است که اخبار خود و اتباعش را مغرضانه و بطور دلخواه رقم زده و او را هر طور که خود میخواسته اند بهالمدیان معرفی کرده اند.

مطابق مذهب اسلام مانعی توانیم مانی را پیغمبر بدانیم، و قتل مانویه در اسلام و عدم قبول جزیه از آنان (جز در يك فقره چنانکه خواهیم گفت) - هم مؤید این معنی است که مسلمان مانی را بنبوت قبول نداشته اند، و او را مشرک و بتعلیم ویرا زندق و الحاد دانسته اند - حقیر هم که از وی بحث مینمایم اولاً بموجب امر و اشاره ایست که درینباب شده و ثانیاً محض روشن ساختن یکی از مسائل متداولهٔ عصر و آشنا شدن با سرگذشت یکی از رجال عمدهٔ ایران قدیم است، که روز بروز در عصر ما بسبب قوت فکر و طرز بیان و صنایع ظریفه و اقتدار شاعرانه اش اهمیت

(۱) يك مقاله مختصر بقلم آقای صفوی برای اولین دفعه و قبل از همه در نوبهار هفتگی نشر شد و يك مقاله هم بقلم طاهر زاده بهزاد در رساله سرآمدان هنر در باره مانی منتشر شده و مقاله آقای بهزاد کامل ترین شرحی است که تا بحال از طرف ایرانیان طبع و نشر شده است و اگر مقاله کاملتری نوشته شده باشد بنده از آن اطلاع ندارم.

پیدا کرده و پس از زردشت یکی از نویسندگان فاضل و گویندگان حکیم و صنعتگران بزرگ ایران قدیم را بعالم معرفی میکند. دانستن سرگذشت عجیب و غریب چنین شخص و تعالیم و پیروان معروف او که از چین تا اندلس و از هند تا فرانسه را بسرعت زیر هنگامه های تاریخی خود گرفته و امروز هم گروهی انبوه از آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و آمریکائی و ایرانی و غیره را بخود و کتب و اشعار خود مشغول داشته، خواه از نظر علم تاریخ و خواه از نظر علم ادیان و ملل و نحل برای هر کسی خالی از فایده نیست.



مامانی را از چند راه می شناسیم:

- ۱ - از راه ادبیات و لغت.
 - ۲ - از راه افسانه و روایات سطحی که غالباً دشمنان او منتشر کرده اند.
 - ۳ - از تحقیقات بالنسبه بیطرفانه که برخی از محققین بزرگ اسلامی مانند ابوریحان بیرونی و ابن الندیم و مسعودی و غیره نگاشته اند که بسیار پراکنده و بی سروته ولی مفید است.
 - ۴ - از روایات غیر ایرانی که گاهی مغرضانه و گاهی بیطرفانه قدیماً و جدیداً نوشته شده است.
 - ۵ - از اوراق پراکنده ای که اخیراً ببرکت هیئتهای اکتشافیه فرنگی در ترکستان چین پیدا شده و یا در مصر بدست آمده است.
 - ۶ - از تحقیقات فضلا و صاحبان دایرة المعارف و مستشرقین محترم اروپائی و آمریکائی که کتب و مقالاتی بیغرضانه در باره مانی برشته تحریر کشیده اند.
- اینک شروع بشناساندن مانی:

۱ - ادبیات چه میگویند؟

مانی در ادبیات فارسی بمناسبت کتابی که مسمی به (ارتنگ - ارثنگ - ارژنگ - ارغنگ یا انکلپون) میباشد معروف شده است.

فرهنگ سروری که در اوایل قرن بازدهم هجری تألیف شده میگوید:
« ارتنگ بوزن فرسنگ نگار خانه چینی که مانی نقاش او بوده چنانچه شاعر
گوید:

ز بس جادویها و نیرنگ او بدو بگرویدند و ارتنگ او
و در رساله حسین وفائی، ارتنگ بقاء مثلثه آمده و گفته که بمعنی صورتهای
مانی است، و بتخانه را نیز گویند و دیگر کتابی است که در او اشکل مانی بود،
و این اصح معانی است. و حکیم اسدی طوسی گوید که: در لغت دری این کتاب
را جز این يك نام بیش ندیده ایم و بیاید دانست که در لغت فرس حرف نا جز در
ارتنگ و نغ (بت) نیامده (۱) - و بدین سبب نای ارتنگ را برای فارسی تبدیل
کرده اند که ارتنگ باشد « انتهی سخن سروری - و صاحب برهان قاطع گوید:
« ارتنگ بازاء فارسی بر وزن و معنی ارتنگ است که نگار خانه مانی نقاش باشد
گویند اصل این لغت باین معنی ارتنگ با نای مثلثه بوده تا را با زای فارسی بدل
کرده اند... و بعضی گویند نام مانی ارتنگ بوده است و مانی دعائی است که کرده اند
و لقب او شده است. و جمعی گویند نام نقاشی است غیر مانی و او نیز در هنروری
مانند مانی بوده... الخ » باز برهان در ذیل لغت (انگلیس) گوید: «... نام
مانی نقاش هم هست و دببائی نیز بوده است هفت رنگ... و این لغت هر جا که
با عیسی و صلیب و چلیپا مذکور میگردد مراد از آن انجیل است و هر جا که با
نقش و نگار و گل و لاله گفته شود غرض از آن کتاب مانی نقاش باشد.»

در اشعار متقدمین مانند فرخی و عنصری هم اشعار است که مأخذ این نوشته
لغویان شده است و همه آن اشعار اشاره بنقاشی مانی است، از آن جمله چند شعر از

(۱) این دعوی بنیان ندارد چه ثاء مثلثه در لغات فرس قدیم و اوستا بسیار است که در
ازمنه قدیم بسین تبدیل شده یا بقاء مثنای تصحیف یافته مانند (اورستان) که (اسورستان - سورستان)
شده و (یوٹ) مخفف (یوٹره) که (یس) بضم پ نوشته شده و سپس (یسر) شده و (آئین)
نام یسر فریدون که (آئین) و بعد بتصحیف (آبتین) بتقدیم یاء بر ثاء خوانده شده و ثاء مثلثه
بثاء مثنای تصحیف گردیده است و بسیاری دیگر...

فرخی یادداشت میشود:

برنگ مجلس او کارنامه مانی برشك محفل او بلونامه ارتنگ

خسروا خوبتر ز صورت تو صورتی نیست در همه ارتنگ

به بت پرستی (؟) بر مانوی ملامت نیست

اگر چو صورت او صورتیست در ارتنگ

هزار يك که نهان در سرشت اوست هنر

نگار و نقش همانا که نیست در ارتنگ

نامه فتح تو ای شاه بچین باید برد

تا چو آن نامه بخوانند نخوانند ارتنگ

او رازی فال ، پدیر تخت فرستاد

تختی همه پر صورت و پر صنعت مانی

همی تافت از پرنیان روی خویش نگار نیست کوئی ز ارتنگ مانی

باغی نهاده همبر او با چهار بخش پر نقش و پر نگار چو ارتنگ مانوی

چنانکه دیده شد همه وصف کتابی است که از مانی دانسته اند و آن را پر از

نقوش زیبا و تصاویر و تذهیب های بدیع پنداشته اند ، و آن کتاب را کتابی

دینی شمرده و محل رواج آنرا چین دانسته ، و از عجایب آنکه فرخی گمان کرده

است که مانویان بت پرست اند و صورت های مندرجه در کتاب خود را که

بسیار زیباست می پرستند ، چنانکه گوید : به بت پرستی بر مانوی ملامت نیست . . . الخ

لیکن شعرائی مطلع تر از فرخی این اشتباه را مرتکب نشده اند ، چنانکه

ناصر خسرو گوید :

آنچه زیر روز و شب باشد نباشد يك نهاد .

راه از اینجا کم شده است ایماقلان بر مانوی

ولی همو مانی را دروغگوی می شمارد و او وبسی از حکما مانند شیخ اشراق

و مورخین چون مسعودی مانویان را در ردیف ملحدان و دهریان و فلاسفه و صابیان میدانند، چنانکه ناصر خسرو فرماید:

دروغگوی باخر نکال و شهره شود

چنانکه سوی خردمند شهره شد مانی

از فلسفی و مانوی و صابی و دهری

در خواستم این حاجت و پرسیدم بیدم

و این شاعر فاضل نیز بدون آنکه از نامه مانی نامی از قبیل ارتنگ یا ارتنگ و غیره ذکر کند از بدایع و زیبایی و صنایع و نکات آن وصف کرده آنجا که گوید:

درسخت و نسخت من کشته خوار نامه مانی و نکارش نکسال

و شعرای دیگر ایران از فاضل و مفضل (مانی) را گاه حکیم، گاه استاد، گاه نقاش، گاه بیدین و بالاخره در این حدود وصف کرده‌اند، و ازین دایره تنگ بیرون نرفته‌اند و طبعاً صاحبان فرهنگ هم که کتب خود را از روی این اشعار ترتیب میداده‌اند، غیر از این معانی چیزی ندارند. پس معلوم شد که مانی از مد نظر شعرا و ادبا گاه مردی دروغ گو و گاه نقاشی چیره دست و احیاناً بت پرستی از مردم چین بوده است و پیروان او هم بیشتر چینیان بوده‌اند!

۲ - افسانه و روایات مختصر و سطحی که غالب ساخته دشمنان مانی است:

روایتی که در خداینامه‌ها بوده است قدری از اشعار شعرا مهمترولی باز مغرضانه

و مختصر است و نمونه قدیمتر آن شاهنامه فردوسی است. شاهنامه گوید:

بیامد یکی مرد گویا ز چین	که چون او مصور نه بیند زمین
بر آن چرب دستی رسیده بکام	یکی پرمنش مرد، مانی بنام
بصور تگری گفت پیغمبرم	زدین آوران جهان برترم

ز چین نزدشاپور شد بار خواست
 سخن گفت مرد گشاده زبان
 سرش نیز شد مؤبدان را بخواند
 گز این مرد چینی چیره زبان
 بگوئید و زوهم سخن بشنوید
 بگفتند کاین مرد صورت پرست
 زمانی سخن مشنو اورا^(۱) بخوان
 بفر مود تا مانی آمد به پیش
 خود^(۲) و مؤبدان هر دو نزدیک شاه
 فرو ماند مانی میان سخن
 بدو گفت کای مرد صورت پرست
 کسی کاو بلند آسمان آفرید
 کجانور و ظلمت بدو^(۳) اندر است
 شب و روز گردان سپهر بلند
 بیرهان صورت چرا بگروی
 که گویند یا کیزه بزدان یکمیست
 گر اینصورت کرده جنبان کنی
 بدانی که برهان نباشد بکار
 اگر اهر من جفت یزدان بدی
 همه ساله بودی شب و روز راست

به بیغمبری شاه را بار خواست
 جهاندار شد زان سخن بدکمان
 زمانی فراوان سخنها براند
 فتا دستم از دین او در کمان
 مگر خود بگفتار او بگروید
 نه بر مایه مؤبدان مؤبد است
 چو بیند ورا کی گشاید زبان
 سخن گفت با او ز اندازه بیش
 سخن را نندند از سپید و سیاه
 زگفتار مؤبد ز دین کهن
 یزدان چرا آختی چیره دست
 بدو در مکات و زمان آفرید
 زهر گوهری گوهرش بر تر است
 که زویت پناهست و هم زوگزند
 همی یند دین آوران نشنوی
 جز از بندگی کردنت چاره نیست
 سزد گر ز جنبنده برهان کنی
 ندارد کسی این سخن استوار
 شب تیره چون روزرخشان بدی
 بگردش فزونی نبودی نه کاست

۱ - یعنی مؤبد مؤبدان را احضار کن و خود با مانی سخن مگوی که مرد میدان او نیستی
 ۲ - ظ : - رد و مؤبدان - رد اشاره بمانی است ، ورد با اصطلاح زردشتیان بمعنی پیشوای
 بزرگست یا اشاره بمؤبدان مؤبد است و بهر جهت (خود) غلط است
 ۳ - یعنی : که نور و ظلمت با آسمان اندر است

نگینجد جهان آفرین درنگسان
سخنهای دیوانگانست و بس
سخنهای جزاین نیز بسیار گفت
فرماند مانی ز گفتار اوی
زمانی بر آشفست پس شهر بار
بفرمود پس تا ش بر داشتند
چنین گفت کاین مرد صورت پرست
چو آشوب کیتی سراسر بدواست
همان چرمش آکنده باید بگاہ
بیاویختن از در شارسان

که او بر تر است از گمان و حکان
بدین بر نباشد ترا یار صکس
که با دانش و مردمی بود جفت
بپزشرد شاداب رخسار اوی
بر و تنگ شد گردش روزگار
بخواری ز درگاہ بگذاشتند
نگینجد همی در سرای نشست
بباید کشیدن سرا پاش پوست
بدان تانجوید کس این پایگاه
دگر پیش دیوار بیمارسان

بگردند چونان که فرمود شاه

بیاویختندش بدان جایگاه (۱)

از این مختصر معلوم میدارد که مانی را محاکمه کرده اند و این محاکمه وقتی صورت گرفته است که مانی از ترکستان که با اصطلاح قدیم نظر بآنکه گاهی آن ممالک تحت امر دولت چین بوده است آنرا بالعرض چین مینامیدند مراجعت بایران کرده بوده است. و عبارات (صورتگر) و (صورت پرست) درست معلوم نیست از چه بابت مکرر گفته شده است، و نشان میدهد که داستان و شهرت صورت نگاری و نقاشی و چنانکه در فرهنگها و برخی اشعار دیده میشود بت پرستی مانوی از همین مأخذ گرفته شده است و بعد خواهیم دید که این معنی از کجا بر خاسته است. بهر صورت مانوی محکوم شده و کشته شد.

مسعودی در (مروج الذهب) گوید: مانی در عهد شاهپور اول ظهور کرد کیش دو کانی (نویت) آورد پس شاهپور از کیش مجوس برکشت و بدین معانی گروید و بمبدأ نور ایمان آورد و از مبدأ تاریکی تراجست، ولی بعد بدین قدیم باز گشت و مانوی بجهاتی از ایران

(۱) شاهنامه چاپ بیبی جلد سوم صفحه ۱۱۷-۱۱۸.

بیرون رفت و به هندوستان شد . . . سپس در پادشاهی بهرام بن هرمز گوید : مانی پسر فدیک و شاگرد ماردون ، بایران آمد و دین خود بر بهرام عرضه کرد و بهرام وی را و رؤسای پیروان وی را بگشت .

باز مسعودی در کتاب (التنبیه و الاشراف ص ۱۳۵) گوید : در ایام قلوذیوس الثانی ملك روم مانی ظاهر گشت و مانویان که بدو مبدأ قائلند بمانی منسوبند . . . و مانویه گویند که او فارقلیط است که مسیح از آمدن وی خبر داده . . . سپس مسعودی اشاراتی بکتاب مانی کرده و از سایر اصحاب الاثنین از قبیل الدیسانیه و المرقونیه و غیرهم من الفلاسفة فی المبادی الاول نام برده و گوید : مانی در بسیار از کتب خود المرقونیه و الدیسانیه را ذکر نموده و از برای مرقونیه بابی مخصوص در کتاب موسوم به الكنز و برای دیسانیه بابی دیگر در سفر الاسفار اختصاص داده است

همین مسعودی جای دیگر از این کتاب صفحه ۱۰۰۱ در فرق بین تاویلات مزدکیه در اوستا و عقاید مانویه باز نامی از مانی برده بشباهت آن قوم و باطنیان زمان خود مسعودی - که در کتب خویش از قبیل (خزائن الدین) و (سر العالمین) در خصوص تاویلات و اختلاف ظواهر کتاب خدا با باطن آن شرحی ذکر میکنند اشاره نموده و اصحاب اثنین و عقیده بدو مبدأ را سابق بر مانی می پندارد . . چنانکه در جای خود اشاره خواهیم کرد .

طبری و پیروان او نیز از مانی دو سطر بیش نیاورده اند « بهرام مانی زندیق را گشت و پوست کند . . الخ » صاحب روضة الصفا از مانی شرحی دراز نقل کرده و گوید : « مانی از ایران در عهد شاپور گریخت و از راه کشمیر بیلااد هندوستان رفت و از آنجا بترکستان و خطا شد . مانی صورتگری بی نظیر بود چنانکه گویند با انگشت دایره ای کشیدی که قطر آن پنج گز بودی ، چون با یرگار امتحان کردندی اصلا تفاوت در اجزای محیط دایره نیافتندی ، در بلاد هندوستان و خطا او را رواجی

ورونقی تمام دست داد؛ زیرا صورتهای غریب از او صادر می شد، پیوسته در اطراف بلاد شرقی تردد میکرد، در اثنای سیر بکوهی رسید که غاری داشت مشتمل بر فضا و هوایی خوش.. الخ، که قصدش اینست که آنجا پنهان شد و الواحی بساخت و تصاویری بوجود آورد. و ارتنگ یا ارژنگ را که معجز او بود در آن غار پنهان برد... و سپس آمدن و کشته شدنش را ذکر کرده است.

و از همین قبیل است تقریباً تمام آنچه ایرانیان و مورخین عرب به طریق اختصار از پیشینیان خود شنیده اند و سوای ابن الندیم و البیرونی که بعد نقل قول آنها خواهد آمد در سایر کتب شرقی جز این که گفته شد چیزی بدست نمیآید و احياناً در بین این روایات بی سر و ته نام دو کتاب از کتب مانی (شاپور قان) و کتابی بنام (انجیل - انکلیون) هم دیده میشود.

اما روایاتی که ملل دیگر از قبیل مردم سریانی یا سایر مسیحیان از مانی ذکر کرده اند، از آنجمله مورخین از قول (سنت ایبی فان) - سنت اییفانوس معروف - مینویسند: «مبدع مذهب مانی (شیتیان)»^(۱) نامی است که جنساً (عرب) بوده است و گویند در مصر یکی از شاگردان (شیتیان) که نام او (تربانت) بود و خود را (بودا) مینامید و گمان میکرد که وی از دختری عذرا متولد گردیده است برای استاد خود (شیتیان) چهار کتاب نوشت موسوم به: **الاسرار - الفصول - الانجیل الكنز**... و برخی بر آنند که این چهار کتاب را خود (شیتیان) نوشته نه شاگردش. باری این شاگرد که نام او (تربانت) ^(۲) بود پس از مرگ استاد خود (شیتیان) از مصر بزمین بابل آمده و مشغول دعوت شد لیکن غیر از پیر زنی کسی دعوت او را نپذیرفت و بتلمذ او نپدوست، و این زن بعد از مرگ (تربانت) غلامی در شهر بابل خرید نام او (قوربیج) ^(۳) و پس از خریدن وی را آزاد کرد و تربیت و

۱ - پرفسور اشپیل آلمانی این داستان را قدری بتفصیل از قول (ایبی فانوس) نقل میکنند و این شخص را (سیتیانوس) نام میرد (سرامدان هنر).

۲ - اشپیکل - تیره بیندیوس.

۳ - اشپیکل - قوریپقوس - کوریپکوس.

تعلیم نمود، قوربیج بعد از فوت آن زن وارث او شد و اموال او را بتصرف آورد و کتب چهارگانه (شیتیان) یا منسوب با او را نیز تصرف کرد و نام خود را مانی نهاد... «الی آخر» (۱)

چنانکه درین شرح که نقل قول سریانیان است، ملاحظه میشود آنها راضی نیستند که لا اقل مانیرا شخصی آزاد و نجیب بدانند و او را بنده ای زرخرید دانسته و کتب او را هم بشخص عرب یا مصری نسبت داده اند و مانیرا سارق و منتحل میدانند! بدیهی است که این شرح نیز شدید تر از شرحی که ایرانیان نوشته اند معلل به اغراض و از روی حسد و عداوت است، و نویسنده (سنت اپی فان) معروفست که خود نه سال از صدیقین و پیروان مانی بوده است چنانکه بیاید.

۳ - تحقیقات البیرونی و ابن الندیم

ابو ریحان در آثار الباقیه صفحه ۱۱۸ تولد مانی را از کتاب (شاپورگان) که آنوقت موجود بوده نقل میکنند و مناسبت این روایت آن است که ابوریحان بیرونی سعی داشته است بین سنین تاریخ ظهور اسکندر تا قتل اردوان آخرین پادشاه اشکانی و پادشاهی اردشیر بابکان را که در تاریخ قدیم و معاصر او درهم و برهم بوده است، بنحوی ارتباط داده و حقیقت آن مدت را که بعقیده او پانصد و سی و هفت (۳۷۰-۵) سال بوده است بدست دهد و سندی بهتر و صحیح تر از گفته (مانی) در کتاب (شاپورگان) بدست نیاورده و از روی مأخذ مزبور این اشکال را حل کرده چنانکه فرماید:

« ماتمامی آن جد اول و روایات را ترك کرده و برای تصحیح آنها از کتاب مانی معروف بشاپورقان استفاده میکنیم، زیرا کتاب مذکور در میان سایر کتب یارسیان معول است به بعد از خروج اردشیر و مانی نیز از کسانی است که بحرمت دروغ ایمان داشته و براستگویی پای بند بوده و همچنین بجعل و افتعال تاریخ حاجت

(۱) - جلد دوم تاریخ کلمه و آشور تألیف: ادی شیر رئیس الاساقفة سعرد الکلدانی الانوری (طبع بیروت ص ۲۲-۲۳-۲۴).

نداشته است اینست که گوئیم مانی در کتاب خود (باب مجئى الرسول) چنین گوید: «وی در سنه پانصد و بیست و هفت (۵۲۷) از تاریخ منجمین بابل - یعنی تاریخ اسکندر - و چهار سال بعد از پادشاهی آذر باب (اردوان که بطن البیرونی اردوان اخیر است) در شهر بابل از مادر متولد شده است . . . و نیز مانی در همان باب (باب مجئى الرسول) چنین گوید که وقتی که بر وی وحی نازل شده است وی سیزده ساله بوده است و این نزول وحی در سنه پانصدوسی و نه (۵۳۹) از تاریخ منجمان بابل و دو سال گذشته از پادشاهی اردشیر شاهنشاه بوده است »

باز در صفحه ۲۰۷ در ذیل فصل «القول علی تواریخ المتنبئین و امهم المخذوعین علیهم لعنة رب العالمین» گوید: «بعد از آن (مانی) تلمیذ (فادرون) بدعوی برخاست، مانی بمذهب مجوس و نصاری آشنا بود، و از اصول ثنویه نیز خبر داشت (۱) بدعوی نبوت قیام کرد و او در آغاز کتاب شاپورگان که از برای شاپور بن اردشیر تألیف نموده گوید: حکمت و اعمال پیوسته از جانب پیامبران و رسل خداوندی پدیدار میشود و پیامبران زمان تا زمان حکمت و اعمال و دانش و کردار را برای جهانیان پیدا میسازند، چنانکه در برخی از قرون این دانش و اعمال (مراد فلسفه و آداب اخلاقی و معاملات است) بدست بد (۲) پیغمبر در سر زمین هند اشکارا گردید، و در قرنی دیگر بدست زرادشت در زمین ایرانشهر پیدا آمد، و وقت دیگر بر دست عیسی در سرزمین مغرب پدید گشت و درین زمان اخیر نزول این وحی و این نبوت بر دست من مانی پیغمبر خدای حق و راستی (رسول اله الحق) در سرزمین بابل صورت بست

(۱) - ابو ریحان جای دیگر بالاتر از این فصل شرحی از ابن دیصان و مرقیون ذکر کرده و گوید: بعد از آنکه عیسی تلامذه خود را برای بسط دعوت فرستاد - در ایران ابن دیصان و مرقیون نامان دین مسیح را پذیرفته و چون فکر آنان با افکار زردشتی مانوس بود ترکیبی خاص در دین قائل شدند و بالتیجه قول بقدم اصلین پیدا شد و هر يك انجیلی برای خود قائل شدند و گفتند از طرف عیسی است ولی اختلافات آنها و انجیل آنها بقدری نبود که این دو فرقه را از نصارا جدا سازد (الاثار الباقیه).

(۲) - مرادش (بودا) است که هنوز ویرا (بُدّا) و ایرانیان (بوداسف) گویند و لقبش پیا کپامونی یا سا کپامونی است.

وهم در انجیلید که بر حروف ابجد یعنی ۲۴ حرف ترتیب داده گوید که او خود آن فارقلیطی است که مسیح بشارت آمدن او را داده است و او است خاتم النبیین^(۱) باز ابوریحان گوید (ص ۲۰۸) بنا بشاپور گمان باب مجئ الرسول - ولادت مانی ببابل اتفاق افتاده است در قریه (مردینو) از مضافات (نهر کوئی) الاعلی - واسم مانی در نزد نصاری بنا به ذکری که یحیی بن النعمان النصرانی در کتاب مربوطه بمجوس خود نموده (قور بقوس) ابن (فتف) است. سپس ابوریحان پس از ذکری از کتب و بسط شریعت مانی چنین گوید: کار مانی در روزگار اردشیر و شاپور و پسرش هرمز پیشرفت کرده و فزایش گرفت تا روزی که بهرام بن هرمز پیداشاهی نشست و مانی را طلب کرد او را یافته نزد بهرام آوردند و گفت این مرد بتخریب عالم برخاسته است و بر ما واجب است که بر او پیش دستی بسته بنای وجودش را خراب سازیم از آن پیش که وی بمقصود خود که خرابی عالم است نائل آید. و مشهور است که او را کشته و پوستش را بکاه انباشتند و بر دروازه چند شاپور بیداو بختند که تا این زمان آنرا (باب مانی) خوانند و نیز گروهی از پیروان او را بکشت. و جبرئیل بن نوح النصرانی در جواب رد (یزدان بخت) بر نصاری گوید: یکی از شاگردان مانی را کتابی است که در آن کتاب از مرگ مانی خبر داده و معتقد است که مانی حبس شد و سبب حبس وی آن بود که یکی از خویشان شاهنشاه را بیماری دست داد و گفتند یا مانی گفت که شیطانی بر بیمار غالب گشته و او میتواند آن دیورا از تن بیمار بیرون کند ولی نتوانست باین معالجه عمل نماید و او را بدین جرم در غل و زنجیر کشیدند تا در زندان بچنین حال جان بداد و چون مانی بمرد سرش را بباب السرا دق نصب کردند و لاشه اش را من باب تشکیل و تمثیل و عبرت در رهگذاری طرح نمودند. و باز ابوریحان بیرونی گوید:

«(ص ۲۰۹) از اصبهید مرزبان بن رستم شنیدم که گفت: شاپور مانی را از مملکت ایران اخراج کرد زیرا زردشت سنتی نهاده بود که هر کس در ایران دعوی نبوت

(۱) - مسلمین گویند (فارقلیط) که مسیح خبر داد، همان معنی (احمد) است که رسول الله و خاتم انبیا و محمد عربی باشد صلی الله علیه و آله.

کنند وی را از کشور اخراج کنند و از او پیمان بستانند که باز نگردد؛ بنا بر این مانی از ایران بیرون رفت و بسوی هند و چین و تبت رهسپار شد و بدعوت و نشر دین خود در آن زمین پرداخت؛ باز در زمان بهرام برخلاف عهدی که کرده بود، باز گشت؛ این بود که بهرام بن هرمز او را کشت چون برخلاف پیمان رفتار کرده بود «

ابن الندیم :

محمد بن اسحاق معروف بابن الندیم - مشبع تر و تا حدی دلنشین تر از سایرین در این باب چیز نوشته است، و اگر چه وی برخلاف استاد ابو ریحان جنبه تاریخی مطلب را مورد اعتنا قرار نداده لیکن از جنبه ادبی محض بیش از ابو ریحان بکار ما میآید مشارالیه در کتاب الفهرست (طبع مصر ص ۴۵۶) شرحی مستوفی نگاشته که قسمتی از آنرا ما برای تکمیل روایات مینکاریم :

« مانی ، پسر فتق - بابک بن ابی برزام (کذا ؟) و نام مادر او (میس) و بقولی (اوتاخیم) و بروایتی (مرمریم) (ظ - مریم - مارمریم) و این زن از خاندان اشکانیان بوده است و گویند پدرش در اصل از مردم همدان بوده و بیابل هجرت کرده است ، و در شهر تسیفون سکنی گزیده است ، روزی پدر مانی در یکی از بتخانهای تسیفون از هانفی میشنود که باو میگوید : یا فتق گوشت مخور ، می مخور ، نکاح مکن ! . . . و این معنی در ظرف سه روز تکرار میشود . چون فتق چنین می بیند بجماعتی که در حدود دشت میسان (قسمتی از پشتکوه حالیه) مسکن داشتند و آنها را (مفتسله) (۱) می گفتند ملحق میشود ، زیرا در مذهب (مفتسله) احکامی شبیه بآن چیزی که هانف فتق را برعایت آن امر کرده بود وجود داشت و درین هنگام زن فتق بمانی آستان بود ، و چون مانی از مادر جدا شد ، مادرش خوابهای نیکو

(۱) - مفتسله مردمی بودند از صایبان که آنانرا صایبه بطایح مینامیدند ، زیرا در نواحی بطایح که محلی است بر ساحل دجله ساکن بودند - و هر چه بخوردند قبلامی شستند و بدو عالم نر و ماده بادو مبدأ ماده و نر قائل بودند ، و حتی سبزیها و غالباً ماکولات در نزد آنان نر یا ماده است ، و از حیث اعتقاد به دو مبدأ شبیه به انویان اند .

از بهر فرزند میدید، و گاه در حال بقطه چنان میدید که گویا کسی بمانی را گرفته و بهوا بالا برد و سپس ویرا باز آورد، و بسا که يك یا دو روز مانی را بهوا میبردند و پس باز میآوردند، باری فتق پدر مانی کس فرستاد و مانی را با مادرش بدانجا که او بود آوردند و بتربیتش همت گماشت و بدان دین که خود پذیرفتار شده بود ویرا درآورد. گویند مانی در کودکی سخنان حکیمانه همی گفت، و چون بسن دوازده سالگی در آمد بر او وحی نازل شد و خود گوید: این وحی از سوی خداوند مینوی روشنی (پدر روشنی و زروان) بروی فرود آمد، و فرشته ای که حامل وحی بود (توم) نام داشت، و توم لغتی است ببطی و معنای آن: (یار - قربین) می باشد.

توم بمانی گفت: از این دین که داری کناره جوی، چه تو اهل آن نیستی، بر تو باد به تنزیه و پاکیزگی و ترك شهوات، و هنوز گاه آن نیامده است که به پیغامبری برخیزی، از آنکه سالت اندک است، چون مانی بیست و چهار ساله شد، توم نزد وی آمد و گفت: هنگام آن است که بیرون آئی و امر خود را ندا دردهی!

پس توم بمانی گفت:

درود بر تو: ای مانی! از من و از خداوندی که مرا بسوی تو فرستاد، و ترا به پیغامبری برگزید، خداوند فرمود که دعوت کن بسوی خدای خود و مژده خدای را از سوی خدای بمردم برسان، و درین کار همه نیروی خود را بکار بر و بردبار باش! مانویان گویند: روزی که شهنشاه شاپور بن اردشیر بتخت نشست مانی بیرون آمد و آن روز روز یکشنبه نخستین روز از ماه نیشان بود، و خورشید در برج حمل بود، و با مانی دوتن از پیروان او یکی (شمعون) و دیگری (زکوا) همراه بودند و پدرش نیز با وی بیامد تا کار فرزند را بنگرد و آن روز روز خروج و آغاز دعوت عمومی مانی بود...

ابن الندیم گوید: مانی در سال دوم از پادشاهی (الغالوس) (۱) لرومی ظاهر شد و (مرقیون) قبل از وی بصد سال ظهور کرده بود، و (ابن دیصان) سی سال بعد از مرقیون ظهور کرده بود. مانی خود را (فارقلیط) که مسیح مژده ظهورش را داده بود میدانست... و مانی قبل از آنکه با شاپور بن اردشیر دیدار کند مدت چهل سال در جهان میکشت، سپس پیروز برادر شاپور را دعوت کرد و پیروز مانی را بنزد شاپور برد.

مایونان گویند: مانی بر شاپور شاهنشاه در آمد و بر دو دوشش نوری مانند دو چراغ بر افروخته، چون شاپور مانی را بدید در چشمش بزرگ آمد و وی را بزرگ داشت، با آنکه اراده کرده بود که وی را بکشد اما چون وی را بدان هیئت بدید هیبتی از او بدش آمده و از دیدار مانی شادمانه شد، و از چگونگی کار او پرسید، مانی وعده کرد که بنزد او باز آید و با وی سخن گوید، و سپس چند خواهش از شاهنشاه کرد از آن جمله آنکه پیروان و برادران در پایتخت و دیگر بلدان ایران شهر عزیز بدارند، و بهر شهری که خواهند توانند رفت (۲)، و شاپور شاهنشاه خواهشهای مانی را قبول فرمود و مانی در میان مردم هند و چین و خراسان دعوت خود را بسط داده بود، و در هر ناحیتی از این ممالک یکی از اصحاب خود را خلیفه کرده بود... (ابن الندیم طبع مصر ص ۴۵۶-۴۵۹).

۴- روایات غیر ایرانی:

آنچه از کتب و روایات سریانی که تا حدی دور از تعصب نوشته شده است بدست می آید، سوای روایت مغرضانه و طولانی (ایبی فانوس) که مختصری از اصول آنرا قبلاً ذکر کردیم و پیدا بود که از فرط عداوت نوشته است روایات دیگر هم

() - میخائیل دابو گوید: در سال چهارم از پادشاهی اورلیانوس قیصر [۲۷۰-۲۷۵] مطابق سنه ۵۹۲ یونانی مانی ظهور کرد و عمر او در آن هنگام ۳۲ سال بود (جلد دوم تاریخ کلمده و آشور تألیف ادی شیر رئیس اساقفه طبع بیروت ص ۲۲) و عبارت: ابن الندیم مغلوط و ظاهره مصحف اورلیانوس باشد و مسعودی در التنبیه والاشراف ص ۱۳۵ طبع لیدن گوید: الرابع وثلاثون قلو ذیوس الثانی ملکه سنه و فی ایامه کیان ظهور مانی... الخ.

(۲) - از این معنی چنین مستفاد می شود که در آن زمان نیز مردم ایران خاصه کسانی که مورد توجه و نگرانی بوده اند بی زحمت و جواز حق مسافرت کردن در داخل ایران نداشته اند.

هست که از مأخذ سریانی بدست آمده و من آنرا در (کتاب تاریخ کلد و آشور تألیف رئیس اساقفه سعرد طبع بیروت ص ۲۲-۲۴) یافتیم و اینک بترجمه آن میپردازیم:

« مورخین سریانی مینویسند که اصل مانی از شوشان (ظ. شوش - اهواز - خوزستان) است، و ولادتش در سنه ۲۴۰ مسیحی است (۱) و چون بحد رشد رسید بدیانت مسیحی داخل شد و او را اسقف شوشان بسمت کاهن انتخاب کرد (۲) و این مسئله در حدود سنه ۲۶۸ بود زیرا ایللیای نصیبینی گوید که مانی در بن سال معروف و مشهور گردید، در همین حال مانی دیانت مسیح را رها کرده و از خود بدعتی تازه ابداع نمود و مدعی شد که او (فارقلیط) است، و دوازده شاگرد بتقلید مسیح برای خود تعیین کرد و نام رسولان مسیح را بر آنان بنهاد (۳) و باتفاق شاگردان خود بجهان گردید و نشر تعالیم تازه خود آغاز نمود.

مانی برای آنکه زرتشتیان و مغان را با خویش همراه سازد بدو خدای خیر و شر قائل گردید، و گفت که نفس و روح مخلوق آله خیر است که (هرمزد) باشد و تن مخلوق آله شر است (اهریمن) و ازین بابت روح و تن در جنگ و مضادت دائم اند مانند همان حربی که همواره بین آله خیر و اله شر برقرار است. از شاگردان معروف مانی سه شخص اند که آنان را بنام (توما) و (ادی) و (ماری) و بنا بگفته (قاموس لاهوت): (توما) و (یودا) و (هرمز) نام نهاده

(۱) - از تاریخ اور های فی السریانی - و این مخالف نص شاپورگان است کامر.
 (۲) - در الفهرست عبارتی است که چون کمی مبهم بود ما آنرا نیاوردیم ولی میروساند که گویا تعریفی در این خبر است، عین آن این است: و قبل ان مانی کان اسقف قنی و العریان (؟) من اهل جوخی و مایلی بادریایا و باکسیایا (ص ۴۵۲).

(۳) - طبری طبع لندن (حلقه ۱ جلد ۲ ص ۷۲۷-۷۳۸) رسل مسیح را چنین نام میبرد:
 ۱ - فطرس ۲ - بولس ۳ - اندریاس ۴ - متی ۵ - توماس ۶ - فیلیس ۷ - یحس -
 ۸ - یعقوب ۹ - ابن تلمبا ۱۰ - سیمن ۱۱ - یهونا ۱۲ - ذکریا یوطا. و قاموس کتاب مقدس -
 طبع بیروت ص ۴۱۴ چنین آورده:

۱ - شمعون بطرس ۲ - اندریاس ۳ - یعقوب زبندی ۴ - یوحنا ۵ - فیلیوس ۶ - برتولما ۷ - توما ۸ - متی ۹ - شمعون غیور ۱۰ - لیوی، که یهودا هم خوانده میشد - ۱۱ - یعقوب صغیر القیومی - ۱۲ - یهودای اسخر یوطی

و همنام رسولان شرقی مسیح کرده است ...» الی آخر ...

این مورخ مرگ مانی را در نتیجه عدم معالجهٔ فرزند پادشاه ایران دانسته است و ایپفانوس هم - که تهمتهای عجیب او در بارهٔ مانی از فرط غرض معروفست - مرگ مانی را در نتیجه عدم معالجه پسر شاه میدانده ولی میگوید: «از محبس گریخت و مدتی در سوریه و بلاد عرب بماند تا بار دیگر او را بایران خواستند و کشتند ...» سپس از ذکر برخی کتب مانی و نقل روایت ایپفانوس کشیش که قبلاً گذشت، گوید:

«تعالیم مانی انتشار سریعی در تمام مشرق یافت و از مشرق بافریقا و اروپا نیز سیر کرد و علمای بسیاری تعلیمات او را تضعیف کردند که مشهورترین آنان (ارخلاوس کلدانی) اسقف کشکربود(۱).

این ارخلاوس دوستی داشت که او را (مارقیل) میگفتند و مردی متمول و با عاطفه بود، مانی بدو نامه نوشت و او را بدین تازه دعوت نمود، و خود نیز در عقب نامهٔ خود برای تبلیغ مارقیل و تشریح و توضیح مذهب و دین جدید خویش بنزد (مارقیل) شتافت، مارقیل نیز ارخلاوس دوست خود را طلبید تا با مانی مجادله کند، مانی شروع بمجادله و مکالمه نهاد و ارخلاوس عقاید مانی را با براهین قاطعه تضعیف نمود، و این مجادله از افضل مجادلات دینی و مشهورترین آنها محسوب میشود، مجادلات مذکور در حدود قرن رابع از زبان کلدانی بیونانی و سپس از یونانی بلاتینی ترجمه شده است. علما معتقدند که مجادلهٔ مزبور در سنهٔ ۲۷۷ مسیحی واقع گردیده است، ولی از کلام (ایلایای نصیبینی) و (میخائیل رابو) ظاهر میشود که این مجادله در اواخر قرن سوم بوده است، چه شخص اولی مینویسد که: تعالیم مانی در سنهٔ ۲۷۹ ظهور کرده و دومی که میخائیل باشد، گوید ظهور تعالیم وی در سنهٔ ۲۸۱ است. بالجمله از بیانات آن هر دو چنین مستفاد میشود که شاپور

(۱) - ظ: کسکر، کوره‌ای که قصبه آن واسط است «یاقوت».

اول مانی را نكشته و این خبر اساس درستی ندارد (۱) زیرا شاپور اول در سنه ۲۷۲ مرده است. و عجب این است که مورخین مشرق مجادلات ارخلاوس و مانی را ذکر نکرده اند، حتی آنکه نام ارخلاوس در نزد آنان مجهول است، جز آنکه اسم (مارعبدیشوع) نامی را آورده اند که او هم اسقف کشکر بوده است، و در اواخر قرن سوم میزیسته یا اوایل قرن چهارم، و گفته اند که وی مردی عالم و فاضل بوده و در مجمع تفنیش و تحقیق مذهبی که پاپ کاتولیک در (سالیق) دایر کرده بود در سنه ۳۱۷ حاضر بوده است. (وبعقیده این مورخ ارخلاوس بزبان یونانی تصحیف (عبدیشوع) است در کلدانی ..) انتهی قول مورخ تاریخ کلد و آشور ج ۲ ص ۲۲-۲۴ طبع بیروت.

۵ - اسناد تازه مکشفه از تورفان :

اوراق مکشفه عبارتست از اوراق جدا شده و شیرازه گسسته ای که بهمت هیئتهای علمی آلمانی - انگلیسی و روسی در سنوات بین ۱۹۰۲-۱۹۱۴ در خرابها و ریگزارهای شهر تورفان که واقع است در یک قسمت از صحرای کبی ترکستان خطا، کشف شده و هر چند اهالی محل قبل از اینکه این اساتید بکار حفاری بپردازند پنچ کاری از اوراق مذکور را که گویا از حفره ای بیرون آورده بودند سر بآب جهالت و تعصب داده برودخانه ریخته اند ولی معذک کله آنچه باقی مانده و بدست آمده بسی قابل توجه است.

این اوراق عبارت از صفحات پاره شده ایست که بعضی از آنها مصور و مذهب است، و بخطوط مختلفه پهلووی سفدی و ایغوری است، و قسمتی از کتاب (شاپورگان) مانی در بین این کتبست، و مجالس تصویر بهم که دارد غالباً مجالس درس و یا تحصیل علم موسیقی است؛ که استادی نشسته و تلامذه پیرامون او بکار

(۱) - معلوم میشود در میان سریانیان مشهور بوده که مانی بدست شاپور اول کشته شده است. در صورتیکه مطابق تواریخ ما مانی بدست بهرام بن هرمز نبیره شاپور بقتل رسیده است، و سایر تواریخی هم که سریانیان بدان اشاره کرده اند از همین قبیل بی اساس است و تاریخ صحیح همانست که ابوریحان از قول خود مانی نقل کرده است.

مشغولند^(۱) و نیز قسمتهای شعری هم در برخی اوراق دیده میشود که آنها نیز مربوط بامور مذهبی است، یعنی ترانه‌های نه سیلابی و دوازده سیلابی با قافیه و بیقافیه است، و چنانکه خواهیم دید در تکوین عالم مادی و توحید باری تعالی است. اخیراً هم در مملکت مصر يك جعبه محتوی پاپروس های بهم چسبیده قدیمی بدست آمده است که آنهم یکی از کتب مانی است، و دو نفر یکی آلمانی و دیگری انگلیسی آنها را خریده و با هم قسمت کرده اند و اکنون استادی در کار آنست که اوراق بهم چسبیده را از هم باز کند.

آثار دیگری هم در ترکستان چین در بعضی مغارها کشف شده است که عبارت از صور و نقوش بسیار عالی است؛ و آنها هم ظاهراً مربوط بامور دینی مانویان است، و همان قسم که دیدن صفحات مصور و مذهب و اسلامی دار شاپسورگان و سایر کتب مکتشفه مانی ما را بیاد (ارژنگ مانی) که در تمام ادبیات ما پراست می‌اندازد، همانطور نقوش و تصاویر دخیهای مذکور در فوق هم ما را بیاد روایتی که گویند «مانی مدت یکسال در ترکستان و خطا رفت و در مغاره پنهان شد و آذوقه با خود برد و آخر سال بیرون آمد و الواح مصور که نام آن ارژنگ بود ب مردم نمود» می‌اندازد... و بعید هم نیست - چه هر روایتی را اصلی است که بتدریج آن اصل از شکل حقیقی خود عبران میشود.

در آثار مکتشفه نام پیمبر (مانی) است، و چیز تازه‌ای که ازین اوراق پیدا شده و نوشته‌های برخی از متقدمین را تأیید کرده این است که گویا مانی دو نوع تعلیمات داشته است، نوعی از آن فلسفی و عالی که مختص صدیقون و طبقات عمده مانویان بوده و نوع دیگر مربوط بطبقات دیگر مردم از سماعون و سایر هواداران، و این قسم اخیر از قسم اول سهلتر و دارای جنبه ادبی و ذوقی و بسی سهل التناول میباشد. بالاخره باید صبر کرد و نتیجه تمام زحمات اساتید و قرائت تمام اوراق

(۱) - چند ورق از این آثار را آقای طاهر زاده بهزاد در کتاب نفیس خود (سر آمدان هنر) نقل فرموده اند.

حکمتش را دید، شاید بعد از آن بتوانیم در سرگذشت مانی حکم صریحی بنمائیم، فعلاً چند قطعه شعر از کشفیات تور فان را که از کتاب مستر جکسن امریکائی که تازه ترین کتبی است که از مانی در آن بحث میشود اقتباس کرده ایم در پابان خطابه برای آشنائی بطرز شعر ایرانی قدیم روایت خواهیم کرد، و جای تأسف است که این کتاب که گویا يك نسخه بیش از آن در طهران نیست و آن متعلق بحضرت آقای دکتر صدیق است دو روز قبل بدست بنده افتاد و نه استفاده های زیاد تری ممکن بود از آن بعمل آید.

۶ - تحقیقات فضلی اروپا - دایرة المعارف بریتانیا مینویسد :

شکل مانویت یکنوع فلسفه غریب طبیعی است، درین تعالیم تفکیک بین اصول مادی و معنوی، طبیعی و روحی، وجود ندارد. اینک در اصل آئین خود خوبی را بنور و بدی را بظلمت منسوب میدارد مرادش خیال بافی یا بیان افکار شاعرانه نیست، بلکه آنرا يك حقیقتی می پندارد، او میگوید شخص باید بارباضیات زیاد تاریکی و ظلمت را از خود محو کند و نور را در وجود خود موجود سازد، از اینجا پرهیز و ریاضت بوجود می آید.

اساس این کیش نوعی از تصوّف است، و این جنبه گویا از مذاهب برهمنائی و بودائی که غرق صوفی گریست اخذ شده باشد. لیکن تصوّف مثبت و آمیخته با سعی و عمل و مردانگی - چه این دینی منفی نیست، و مرادش سعی و عمل در تصفیة جهان از بدیها و تاریکیها و پیروزی و یاری یزدان و جهان معنوی است.

[و چنانکه بعد اشاره خواهد شد، بنظر میرسد که جماعت اهل فتوت و صوفیان اخی که نوعی از احزاب سیاسی واجتماعی ایران بعد از اسلام باشند و شرح عقاید آنها را قابوسنامه در فصل جوانمردی بخوبی میدهد، از بقایای مانویه یا اصول آنها مأخوذ از اصول مانویان باشد که قسمتهای مخالف با دین اسلام را از آن خارج کرده اند. بهار.]

نمی توان منکر شد که با وجود رخصت و وسعت مشربیه که نسبت بسامعون قائل شده و با وجود مثبت بودن اساس دین، معذک دین مانی در حقیقت دینی مرتاضانه است و گویا گذشته از مخالفت دو دولت رم و ایران با نفوذ و نشر آن دین، یکی از علل عدم توسعه آن همین اشکالات و سنگینی بار آن بوده است.

در اینکه آیا مانویت از مسیحی هم استفاد هائی کرده یا نکرده درست معلوم نیست و گویا غیر از اصحاب مرقیون و ابن دبسان بباقی مسیحیان توجهی نداشته است، چه می بینیم مانی بایهودی و کاتولیک بسیار دشمن است، و جز فرقه بازبلیان و مرقیونیه و دیسانیه باقی مسیحیان را مسیحی حقیقی نمی شناسد، از مواظب مسیح که روی کوه کرده آثاری در مانویت موجود است، مانی نسبت به (سن پولس) رسول مسیحی احتراماتی زیاد قائل است، ولی کتاب قوانین را رد میکند.

مانی میگوید: اگر مرد مانوی در این جهان خود را آزاد و مصفا نسازد بعد از مرگ بوسیله عذاب پاك خواهد شد و نور او از ظلمتش تجزیه خواهد گشت. در اینصورت مانی بعذاب ابدی معتقد نیست...

عقایدی که اخیراً اروپائیان درباره مانی پیدا کرده اند با آنچه سوابق عداوت که بین مسیحیان و مانویان بوده، معذک قدری طرفدارانه است. گویند: مانی بواسطه اینکه قسمتی از اساطیر الاولین و ثنویت قدیم را بشکل طبیعی و نزدیک بهادی و دقیق با عباراتی روحانی و خیلی ساده تلفیق کرده و آنرا بایک جنبه قوی اخلاقی ترکیب ساخت مانویت توانست عطش احتیاجات جدید دنیای معاصر خود را فرو نشاند. وی بعالم الهامات، توبه، تقوی اخلاقی، بقای نفس، و منافع روحانی که با اصول طبیعی شالده بندی شده بود هدیه میداد. یکی از علل سرعت نشر تعالیم مانی اینها بود که گفته شد. سبب دیگر این بود که بکنوع تشکیلات اجتماعی ساده ولی محکمی بکیش خود داد. مرد عاقل و مرد جاهل، مرد متعصب و مرد دنیادار همه از این دین نصیبی داشتند و بر احدی باری بیش از آنچه قوه آنرا داشته باشد تحمیل نمی نمود. این محسنات که گفته شد از اینرو بود که این دستور از روی

ادیان مختلفه موجوده آنزمان با ذوقی سرشار ترکیب شده بود لذا ذخایر آن مطابق احتیاجات آنزمان کامل بود. و قادر بود که با هر طبیعتی سازگار آید. با وجود تعرضات زیاد که در ایران و مغرب باین کیش جدید وارد شد معذک بسرعتی غریب در ایران و مشرق ایران و اروپا و افریقا منتشر گردید و حتی بعد از فتوحات اسلامی و تالش دین اسلام، باز زنداقه و مانویان در ایران تا دبری مرکز خود را صیدانت می کردند.

مانویت در مغرب:

اولین بار که این تعالیم داخل رومیة الصغری شد در سنه ۲۸۰ مسیحی در عصر امپراطور (پروپوس) بود، و از سنه ۳۳۰ بیعد در امپراطوری روم بانشاری سریع شروع نمود.

مریقونیه و مسیحیانی که بسبب معلومات خود سر در پی يك نوع مسیحیت منطبق بادلائل معقولی نهاده بودند از انصار این دین قرار گرفتند. انتقاداتی که از کلیسای جانیلیقیه (کاتولیک) داشت بیشتر موجب قوت آن در غرب گردید، تمام مشکلاتی را که انجیل کاتولیک پیش پای مرد هوشیار میگذارد حل کرد و آسان ساخت، عوض فرضیات کاتولیکها در جبر و اختیار، يك عقیده بسیار ساده راجع به ثواب و گناه پیش پای مسیحیت نهاد، مسئله اب و ابن و سایر اشکالات را که مردم آن روزگار قادر بر درک آن نبودند او حل کرد.

هرچه مانویت در مغرب پیش رفت بیشتر شکل فلسفه و رنگ مسیحیت بخود گرفت، ولی در سوریه پاك و بی آلابش باقی ماند، در افریقای شمالی (مصر و الجزایر) کشیشان در آن داخل شدند، سنت اوگوستین روحانی معروف نه سال در عداد (صدیقین) در آمد، فوستوس زاهد معروف در مغرب یکی از معلمین مانویه بود.

سنت اوگوست، بعد از نه سال از دین مانی بر گشت و کتابی برضد آن دین نوشت. در ایران از مانویان قدیم خبری نداریم، ولی یقین داریم از طرف شاهنشاهان متدین زردشتی و مؤبدان که تازه بنای کیش یگانه پرستی خود را بالا برده بودند و دین

و دوات چون دو حلقه فولاد بهم گره خورده بود، سختگیری ها و بیرحمی هائی بعمل آمده است، همچنین در مملکت روم از طرف امپراطوران مسیحی مخالفت هائی با این دین شده و گویند که از عهد (وآلآنوس) قیصر باینطرف قوانین سختی بر ضد مانویت گذاشته شد، ولی این سختگیری ها فایده نبخشید زیرا صدیقین پنهان بودند و اگر هم کشف میشدند محکوم کردن آنان در محاکم دشوار بود.

در میان سنوات ۳۷۰-۴۴۰ مانویت در روم طرفداران زیاد پیدا کرد، مخصوصاً بین طلاب علوم و معلمین و وعاظ، و در بین عامه هم بواسطه ادبیات عمومی و سهل و آسان که از حواریون در آن صحبت میشد رسوخ کرد.

در شهر رم (لئو) پاپ بزرگ بهمراهی دولت نخستین بار قیامی قطعی بر ضد مانویه نمود، و النتینین سوم حکم بتبعید مانویه داد و ژوستینین مجازات اعدام برای آنان مقرر داشت.

در شمال افریقا و (اندلس) و اندالها شروع بقتل عام مانویه کردند، معذک در نقاط دیگر خاصه قسطنطنیه و مغرب (خاک فرانسه) باقی ماندند و در اوایل خرون وسطی رقابت بین مانویان و مسیحیان قوت گرفت (۱)....

مستر جکسن گوید:

« مانویت در سه نقطه از نقاط اروپا قوتی بسزا داشته است، یکی در شهر البی ژوا (Albigensis) و میان فرقه البی ژن (Albigenses) (۲) دیگر در میان پالی سیان (Paulician) (شعبه ایست از مسیحی) که در آسیای صغیر و ارمنستان در قرن پنجم شیوع داشت و ژان چهارم اسقف ارامنه، آنها را تأدیب سخت کرد ولی بعد از مرگ او باز قوت گرفتند؛ دیگر در میان فرقه بوگومیل (Bogomil)

(۱) - دایرة المعارف بریتانیائی ذیل لغت مانی.

(۲) - منسوب بشهر (البی ژوا) در جنوب فرانسه در حوالی (آلبی) مجاور (تولوز) که در قرن ۱۲ این مذهب در آنجا شیوع یافت و گویند در نهایت سادگی در لباس و زندگانی بوده اند، کاتولیک ها تشکیل اردوئی داده بتخریک پاپ و بریاست شیون و مونت فرت در سنه ۱۲۰۹ - ۱۲۲۹ املک آنها را تاراج کرده و در ۱۲۴۵ با سقوط قلعه آنها در مونت سکور آن طایفه مضمحل شدند. (دایرة المعارف بریتانیا).

اینطایفه در بلغاریا بوده اند و در ۹۲۷-۹۶۸ در عهد پادشاهی پطر در بلغاریا پیدا شده و بر میا نامی مؤسس آن عقیده بوده است، دیگر کشته ری (Cathari) ها که در قرون وسطی تا قرن ۱۳ در لیون فرانسه باقی بوده اند (۱).

اصول عقاید مانی از نقل ابن الندیم (۲)

مبداء عالم بردو کون ازلی با دو (زروان) است (۳) یکی نور و دیگر ظلمت هر کدام از این دو کون قدیمی و دو وجود ازلی از دیگری منفصل میباشد؛ نور نخستین کون و وجود بزرگ است و از حیز عدد بیرونست، او است **اهورا** خداوند بهشت نور، و دارای پنج عضو است: بردباری، دانش، خرد، غیب (دوربینی)، زیرکی، و پنج عضو دیگر که روحانی اند و آن: عشق، ایمان، وفا، مردانگی و حکمت است.

این خداوند بدین صفت که گفتیم، ازلی است، و با وی دو چیز ازلی همراه یکی هوا، دیگر زمین، هوا را هم پنج اندام است: بردباری، دانش، خرد، غیب (دوربینی)، زیرکی. زمین را نیز پنج اندام است: نسیم، باد خنک، نور روشن، آب پاک، آتش.

کون دیگر تاریکیست. او هم دارای پنج عضو است: میغ، حریق، سموم، دود (۴)، و تاریکی.

این دو کون یا دو ملک و کشور با یکدیگر همسایه اند، کشور نور و کشور تیرگی از یک بر بهم چسبیده اند و فاضل و حایلی در میانشان نیست و صفحه هر دو با یکدیگر کاملاً تماس است، و عالم نور از بالا و چپ و راست بینهایت است، همچنین ظلمت که یک برش بنور چسبیده و از فرسو و راست و چپ بینهایت است.

اگر بمن از این عالم تاریکی پیدا آمد، نه آنکه بعینه مانند خود عالم تیرگی ازلی باشد

(۱) - مستر جکسن - کتاب مانی - (۲) - از الفهرست (ص ۴۵۸) با تحقیقات خارجی نگارنده.

(۳) - زروان بلفث یهلوی به معنی قدم یا ازلیت است و آنرا زروان بزرگ مینامند و جمعی آنرا امیر ستیده اند و بزروانیه معروف بوده اند.

(۴) - الفهرست ص ۴۵۹: السم. انسیکلوپدی بریتانیا: بخار - وظ = الدخان، که دود باشد درستست زیرا بعد تصریح بدخان دارد.

جز آنکه عناصری که گوهر ذات او را ساختند ازلی بودند، گوهر او ازین عناصر زروان و ازلی گرد شد و فراهم آمد و اهرمن از آن پدیدار شد.

سرش همچون سر شیر و پیکرش همچون تن اژدها، و بال هائی چون بال مرغ و دُمی چون دُم ماهی، با چهار پای همچون چارپایان.

چون اهریمن از تیرگی پدید آمد، و نام گرفت، ببلعیدن و ربودن در استاد و فساد آغاز نهاد و بچپ و راست به پیچید و بشتافت و فرو دوید و هر چه پیشش فراز آمد خراب کرد و بکشت و نا بود ساخت! پس ببالا خواست شدن، نگاه کرد لمعات نور چشمش را بزد، وی بر آن روشنائی انکار کرد، و چون روشنی را فراتر از خود یافت بر خوبشتمن بلرزید و خود را کرد آورد تا به عالم نور تاختن کند، و بسوی آنعالم پرید.

ناگهان کشور نور از آهنگ اهرمن آگاه شد، و قصد آن اژدها را از کشتار و ویرانی بدانتست، و از آگهی او (عالم زیرکی) نیز آگاه شد و پس از او (عالم دانش) آگهی یافت سپس (عالم غیب) و بعد (عالم عقل) و بآخر (عالم بردباری) خبر یافتند، و خداوند مینوی نور از اهرمن خبر یافت و قهر او را چاره‌ای اندیشید.

لشکریان خدای نور بر مالش و قهر اهرمن توانا بودند، لیکن خدای خواست تا این عمل را خود انجام دهد، پس از روح دست راست و عوالم پنجگانه و عناصر دوازده گانه خود (انسان قدیم) را بوجود آورد و او را بحرب تیرگی نامزد ساخت. انسان قدیم با پنج زین افزار (اسلحه) که عبارت از پنج اندام زمین: نسیم و باد و نور و آب و آتش بود، مسلح و مجهز گشت، نخستین چیزی که دربر کرد نسیم بود، و بر بالای نسیم بزرگ خفتان فراخی از نور، و بر زیر خفتان نور جوشنی از آب لطیف و روشن^(۱) فرو پوشید، و در میان سربال باد بزان فرو رفت و آتش را مانند نیزه و سپری در دست گرفته از مینوی خداوندی با سرعتی شگرف بیرون تاخت تا بکناره

(۱) - اصل: و تعطف علی علی النور بالماء ذی الہباء - و ہباء در لغت بمعنی غبار است، لذا آب غبار یا غبار آب (۲) معنی می‌دهد و ممکنست الہباء مصحف الہباء بمعنی روشن باشد.

عالم نور، و جایگاه دشمن نزدیک رسید.

اهرم نیز با پنج عنصر: دود و حریق و ظلمت و سموم و میخ، مسلح گشت و ازین زین افزارها سپر ساخت، و به پیشباز (مرد قدیم) شتافت.

دبر گاهی کار زار کردند، در پایان حرب، اهرمن را بر انسان قدیم استظهاری پدید آمد، و از نور وی یاره بر بود و بیو بارید، و با هر پنج عنصر و گوهر تاریکی خود انسان قدیم را احاطه کرده محصور ساخت.

خداوند مینوی نور، بزته (۱) و الهه دیگری را از پس انسان قدیم کسید داشت که نام او: مهران روشن (۲) (یا حبیب الانوار) بود، این ایزد پر فروغ بیماری انسان قدیم بشتافت، و بر ظلمت مستظهر گشت و انسان قدیم را از خم و پیچ دوزخ های تاریکی برهانید، و با اسیران دیگر که از ارواح تاریکی ببند آورده بود، از آن دوزخ بیرون کشید.

درین هنگامه، بهجت و روح حیات بکناره عالم نور شتافته و بدان ژرفای بی پایان دوزخ سفلی می نگر بستند، انسان قدیم را با فرشتگانش در آن ساعت که اهریمن تیره و دیوان پر بتیاره وی و حیات تاریکی، آنانرا کردا کرد فرو گرفته بودند بدیدند، روح حیات، انسان قدیم را باوازی بلند و بانگی بتندی برق آواز داد، و از بانك او خود ایزدی دیگر پیدا آمد.

هنگامی که اهریمن قدیم با انسان قدیم درهم آویخته و بحرب همی کوشیدند اجزای پنجگانه نور و اجزای پنجگانه ظلمت نیز درهم آمیختند، نسیم لطیف نورانی با دود بهم آمیخت و اینك این نسیم ممزوج این جهانی از آن پیدا آمد، آنچه از خرمی و ترویج نفوس و زندگانی جانورانست از نسیم نورانی است، و آنچه از مرك و میر

(۱) - بزته، مفرد بزتان است که بعدها (بزدان) و (ایزد) و بمعنی مفرد درآمده است، بزته در زبان پهلوی بمعنی معاونین ملکوتی هر مزد و باصطلاح ما فرشتگانند.

(۲) - این نام فرضی است و ترجمه (حبیب الانوار) الفهرست میباشد، و در آثار مکتشفه تورفان مندرجه در کتاب آقای جکسن جزء القاب ایزدان باین نام برخوردارم و محتمل است صحیح باشد.

و بیماری و هواهای موزیست از دود تیره ظلمتست. حریق نیز با آتش یالک در هم آمیخت و این آتش که هست از آن بوجود آمد، آنچه از سوختن و هلاک و فساد است از آن حریق ظلمت است و آنچه از روشنی و فروغ باشی است از آذر نورانی. نور هم با تیرگی در هم آمیخت، و این اجسام کثیفه عنصری از آن برخاست، چون زروسیم و مانند آن، آنچه در آنها از رخشندهگی و زیبایی و پاکیزگی و سود از نور است، و آنچه از چرکینی و کدورت و درشتی و سختی است از تیرگی. سموم و باد نیز بهم آمیخت و این باد پیدا آمد؛ آنچه از لذت و منفعت است از باد و آنچه از بیش و دلگیری و آزار و زبان است از سموم است. و میغ با آب بیامیخت و این آب از آن پدید شد، آنچه روشنی و گوارائی است از آب و آنچه از غرق و خفگی و مردگی و گرانی و فساد است از میغ است.

پس چون ابزارها و گوهرهای پنج گانه نور و ظلمت بهم آمیختند، انسان قدیم بدان کود ژرف اندر دوید و بن و بیخ اجناس بالنده تیرگی را بر کند تا دیگر نبالند و افزونی نگیرند، و سپس باز گشت و بیلا شتافت و بدان حربگاه در ایستاد، پس بعضی فرشتگان را فرمان داد تا این گوهران در هم آمیخته را بطرفی از سر زمین تیرگی که همسایه کشور نور بود کشیده و آنها را از فرازی فرو آویختند، از آن پس فرشته ای دیگر را بر آن اجزای آمیخته برگماشت. آنکس که خداوند عالم نور یکی از فرشتگان را بفرمود تا این جهان مادی را از آن اجزا و گوهران در هم آمیخته از نور و ظلمت بنیاد نهاد، و سبب بنیاد جهان آن بود که تا مگر گوهران نورانی از آمیزش با اجزای ظلمانی رهائی یافته و تصفیه شوند، از اینرو ده آسمان و هشت زمین بنیاد نهاد شد، و فرشته ای برگماشت تا آسمانها را نگاه دارد، و فرشته ای دیگر تا زمینها را بر دارد، و برای هر آسمانی دوازده درگاه^(۱) و دهلیز قرار داد، درگاههایی بزرگ و گشاده، و هر درگاه و دهلیزی برابر درگاه و دهلیز دیگر از آسمان دیگر، و بر هر درگاه و دهلیزی دری با دو مصراع، و هر دهلیزی ازین

(۱) - در الفهرست (ابواب) دارد و در شایورگان (تاغ) آورده است .

درگاهها را شش آستانه و بر هر آستانه‌ای سی راه رو و در هر راه روی دوازده صف قرار داد، بلندی هر يك از آستانها و راه روها و صفوف به بلندی و رفعت آسمانها و فرو ترین زمینها را به وسیلهٔ آجوب آسمانها دریدوست و پیرامون این عالم را کننده ای کرد تاتاریکیهایی که از نور جدا شده و تصفیه گردیده در آن کننده طرح شود، و پس پشت این خندق باروئی بر آورد تا این ظلمت که از نور جدا گردیده است بیرون نرود، پس خورشید و ماه را بیافرید تا در کار تصفیه و تجزیهٔ نور درینجهان مدد کنند، خورشید مأمور است نور هائی را که با دیوان گرمی آمیخته، و ماه مأمور است نور هائی را که با دیوان سردی آمیخته، تصفیه کرده و بسوی خود جذب نمایند، و در ستون صبح گاهان این انوار پاك شده به همراه تسبیح ها و تقدیس ها متصاعد می شود، و با سخنان خوب و کردار های کوفه بیالا می شتابد، و این انوار پاك شده هر روز بخورشید می افتد و خورشید بنوری که بالاتر از او در عالم تسبیح است میاندازد و در آن عالم می رود تا به نور اعلیٰ خالص به پیوندد، و این کار کرد تکرار می شود تا آنگاه که نوری بسته و منعقد باقی ماند که خورشید و ماه یارای تصفیهٔ آن را نداشته باشند، و درینوقت فرشته‌ای که موکل نگاه داری زمینها است بر داشته می شود و فرشتهٔ دیگر که آسمانها را نگاه داشته نیز آنها را میکند، و آسمان بزمین و بالا بزیر بهم افتاده و مختلط میگردد و ازین صدمه آتشی بر افروخته و در این عوالم که بهم افتاده اند در می گیرد، و این آتش افروخته است تا هر نوری که نیز باقی مانده است بدان حل و تصفیه گردد.

مانی گوید: این اشتعال و حریق مقدار هزار و چهار صد و شصت و هشت سال دوام یابد، و چون این تدبیر صورت پذیرد «همامه» (۱) یعنی روح ظلمت (که در اوزاق توزقان ویرا ساج نو یا زام نو نوشته اند) خلاصی نور و ارتفاع ملئکه

(۱) - ظاهراً: همامه - مصحف: همانو یا همانو باشد که همان سامنوی مانویان است، سین آن بعد ها در فارسی به (ه) تبدیل شده است.

و لشکریان و یاسبانان را دیده و شکست قطعی خوبشرا دریافته خوار و زار گردد، خواهد که به جنگ بر خیزد، ولی لشکریان از هر سو ویرا باز دارند و او در گوریکه برایش آماده شده است باز شود و پنهان گردد، و فرشتگان آن سوراخ را با سنگی که بسطبری دنیا باشد استوار کنند، و اهرمن تاریکی و روح یلید ظلمت در آن حفره ناپدید شود، درین وقت نور از چنگال ظلمت برهد و از آزار وی بیداساید (۱)..... الخ

این بود اساس خلقت جهان مادی بزعم مانی، و عقاید او در خلقت بشر نیز بهمین قرار و مفصل است و ابن‌الندیم فصولی در آن باب و در صفت ارض النور و جو النور و ارض الظلمه و گرمی آن و سایر اصول ذکر کرده، سپس طریقه دخول در دین مانی را شرح میدهد و میگوید:

« کسی که بخواهد داخل دین مانی شود باید نخست خود را بیازماید، اگر دید که برترك شهوات قادر است و تواند خود را از چنگ آژ و خوردن گوشت و شراب و مناکحت دور کند، و آب و آتش را نیازارد، و از جادوگری و ربا دوری کزیند، تواند در این دین داخل شدن. و اگر خود را براین معانی قادر نبیند نباید داخل دین گردد، و هرگاه قادر برترك شهوات و آژ نباشد لیکن این دین را دوست داشته باشد، باید اصول دین را صیانت کند و آنرا باور دارد و در حفظ دین و حمایت صدیقین بکوشد و در عداد سماعون قرار گیرد.

چنین کسی بازاء افعال قبیحه بایستی اوقاتی را برای عمل نیک و احسان و تهجد و نیاز و تضرع اختصاص دهد، چه این اعمال نیک ویرا در عاجل و آجل خرسند خواهد ساخت، و صورت این مرد در روز رستاخیز صورت دوم خواهد بود الخ، (ص ۴۶۵).

مانی در بیدایش آدم و بنی آدم گوید: « پس از آن که جهان چنانکه گفتیم

(۱) - ماسیان که فرقه از مانویان اند گویند که باز هم چیزی از نور با ظلمت باقی ماند (الفهرست ص ۴۶۲).

خلق شد، یکی از این اراکنه (جمع ارکون در اصطلاحات مانویان یعنی دنیائی آلوده که از امتزاج قبلی بوجود آمده بودند) را بانجوم و زجر و حرص و شهوت و گناه مناکحتی دست داد و جفت آمدند، و از این آمیزش انسان نخستین (۱) که آدم باشد، پیدا آمد، و مولد آدم دوارکون بودند نر و ماده، سپس جفت گیری دیگری در میان آراکین حاصل آمد، و در نتیجه آن زنی خوبروی که حوا باشد پیدا شد، عنصر حرص که یکی از عناصر اهرمن است قسمتی از نور و عطر خدائی را که دزدیده و همراه داشت در وجود این دو مولود تازه - آدم و حوا - پنهان کرد تا بروشنائی و بوی آن بهتر گناه کنند، فرشتگان خسه که از اعضای خداوند بودند آنرا بدیدند، از (بشیر) و (مادر حیات) و (انسان قدیم) و (روح حیات) خواستند که کسی را برای رهائی این تازه مولود - یعنی آدم بفرستند تا او را از شر اهرمن خلاص کند و دانش و نیکوکاری را بوی بیاموزد و از چنگ دیوان نجاتش دهد، پس آنها عیسی (۲) را مأمور نجات آدم نمودند. و ایزدی از ایزدان را با وی همراه کردند، عیسی و ایزد مزبور اول بار آن دو (ازکون) را که سبب موجود شدن این مولود بودند حبس کردند و مولود را برگرفتند و از آن ورطه بیرون آوردند، پس عیسی پیش رفت و با آدم سخن گفت و بهشت و ایزدان و دوزخ و دیوان و زمین و آسمان و خورشید و ماه را برای او وصف کرد و روشن ساخت، و او را از زنی حوا نام بترسانید و راه احترام و منع از حوا را بآدم بنمود و ویرا از حوا منع کرد، و از نزدیکی بدو آدم را بیم داد، و آدم بپذیرفت و از حوا دوری جست.

بازارکون نربنزديک دختر خود حوا آمد و بوسیله شبق روحانی خود با وی مناکحة کرد و از حوا پسری زشت روی اشقر؛ نام او **قاین** (رجل الاشقر)

(۱) - توضیح آنکه انسان اول غیر از مرد قدیم یا انسان قدیم است که با اهرمن نبرد کرد، چنانکه در مذهب زردشت آدم و حوا غیر از کیومرث اند بلکه آنها دوریواس اند که از آب پشت کیومرث پس از مرکش از خاک روئیدند که مرد میشی و زن میشانه نامداشت و بشر از آنها بوجود آمد.

(۲) - مانی عیسی را روحی قدیم میداند.

بدنیا آمد و از نزدیکی این پسر با مادر خود حوّا ؛ **هابیل** سفید چهر که او را مرد سفید گفتند ، و دو دختر بوجود آمدند ، نام یکی حکیمه الدهر و دیگری ابنة الحرص ، و ابنة الحرص قاین را بشوهری پذیرفت ، و حکیمه زن هابیل شد و در این حکیمه نور و حکمت خدائی زیادتى داشت و ابنة الحرص از آن بی بهره بود ، پس فرشته ای حکیمه را بتحفظ اندرز داد و او را نوید داد که از تو برای خوشنودی خداوند دودختر متولد خواهد شد ، و با وی نزدیک آمد و از آن نزدیکی دو دختر پیدا شد ، یکی را نام فریاد و دیگر فر فریاد . و هابیل چون آن بدید از حکیمه بشك افتاد و خشمناك شد و گفت تو این دو دختر را از قاین یافته ای ؟ ... (تا میرسد بکشته شدن هابیل بدست قاین . . .) و عاقبت با وجود نصایح عیسی ، چون آدم بشهوت آمیخته بود و بزنی طبعاً میل داشت عاقبت با حوّا در آمیخت و پسری شائل نام (که شیث باشد) از آنها بوجود آمد ، و اراکنه خوب و صفا دید و همچنین ارواح طیبیه از این حرکت آدم رنجیدند ، و عاقبت تضرع و زاری و توبه آدم آغاز شد ، و در نتیجه از سرحد عالم نور بزیر آمد و در جهان مادی با حوا و پسرش بسر بردند

قاین (قابیل) و برا درش پسران حوا و شیطان اند ، و شیث منور پسر آدم است از حوا بشر این چنین بوجود آمد باقسمتهائی متفاوت از نور و جنبه نور در آدم بیش از حوا بود . لذا مردان از زنان بیشتر بهالم نور پیوستگی دارند الخ ، (ابن الندیم - الفهرست ص ۴۶۳) .

خلاصه عقاید مانى در باب ادیان

مانی گوید : در تمادی قرون ، اهریمن و دیوان بوسیله شهوت و رغبت بزنان و ادیان دروغ ، خود را به بشر نزدیک کردند مانند دین موسی آری مانى دین یهود را یکی از آن ادیان بی اساس و مؤسس آن را دروغگوی پندارد و نیز آن عیسی که کشته و بدار آویخته شد ، عیسی نورانی نمیداند . و چنانکه در نقل قول ابوریحان ذکر کردیم مانى خود را پیغمبری راستگوي می شمارد که برای تصفیه جهان مادی و تجزیه

نور از ظلمت و تزکیه ابدان و ارواح از شهوات آمده و باتلقین حقایق و دستورهای مفیده بشر را براه راست رهنما شده اند - بودا و زردشت و عیسی و خود مانی ازین پیغمبران اند، و مانی خاتم الانبیاء و رسول نور و فرستاده (پدر روشن - زروان) یعنی خدای مینوی روشنی است .

بوسیله او و صدیقون که علماء و ائمه کیش مانوی باشند نور از ظلمت انفکاک میپذیرد، بوسیله مانی و پیروی از او و تعالیم او است که نور از ظلمت نجات یافته و خدای نور و پدر روشنائی بر اهریمن و دیوان چیره شده و عالم با این فتح و ظفر تمام میشود و ارواح مفتخر گرد آمده و خدای نور با دوستانش در عالم نور مجرد، الی الابد خواهند بود .

پیروان مانی (۱)

۱ - صدیقون، که باید بترك شهوات گتته و از خوردن حیوانی و قتل حیوان

(۱) - توضیح آنکه پرفسور جکسن امریکائی در مقدمه کتاب خود گوید: عدد پنج در میان مانویان مقدس بوده و طبقات دینی مانویان هم پنج طبقه از پائین بیالا: سماعون، منتجبین، بزرگان، کشیشان و معلمین بوده اند. در اوراق طورفان هم القاب زیادی برای پیروان خود و در حقیقت برای طبقات ملت ذکر میکنند و آن القاب از قرار ذیل است و مادر مقابل هر لقبی توضیحی از روی حدس مینویسیم تا بعد ها که اسناد زیاد تری بدست آید بتوان تحقیقا آنها را روشن نمود:

اردوان	=	ردان - پیشوایان
آتروانان	=	آذربانان
پهریزگان	=	پرهیزکاران .
ایستادان	=	استادان - معلمین مذهبی .
یدیروانگان	=	پذیرندگان - واسطه بین بی دینان و معلمین .
گواکان	=	گواهان - شهود .
ویچیدگان	=	برگزیدگان - المنتجبین .
ایزگان	=	ویزگان - خواص (صدیقون ظ)
هوروانان	=	خوش قلبان (۴) .
نیوشاکان	=	سماعون .
وسپان شهران	=	همگان مردم کشور (۴) .
بوجاگران	=	بزه گران = کناهکاران ،
رنزوران	=	رنجوران (ظ) (بقیه در ذیل ص ۶۶)

و خوردن شراب و نزدیکی بزنان و غیره اجتناب نمایند؛ و بت پرستی - و جادوگری -
 سحر - حرص و آرزو و دروغ را ترك گویند ، عناصر را پلید نکنند (چنانکه زردشت
 نیز این را فرموده است که آب و آتش و خاک و هوا را نباید آزرده و آن را چرکن
 و پلید کرد).

۲ - سماعون - اینها کسانی اند که نمی توانند بترك لذات عمل کنند - در
 حقیقت اینها سواد اعظم مردم اند . آنها باید با امر صدیقون عمل کرده آنها را دوست
 بدارند و هر قدر بتوانند بتمالیم مانی رفتار کرده و لااقل از آزرده عناصر و پلیدی و
 چرکنی آنها دست بدارند - و نماز هم بگذارند ، و عبادات و اورادی که برایشان مقدر
 شده است بجا آورند و روزه بدارند و از منهیات اجتناب نمایند و از تعدد زوجات و
 تمتع وافر از زن و فرزند خود داری کنند . (۱)

**اینک خلاصه دستوری که برای پیروان خود میدهد و طبقات
 آنها را معین میکند :**

مانی بر پیروان خود از سماعون ده فریضه قرار داده است و سه قسم خوانیم
 (ختمهای مذهبی) و هفت روز روزه در هر ماه - ایمان بعمایم چهارگانه : خدا و نور او ،
 و قوت او ، و حکمت او - خدای بزرگ پادشاه مینوی روشنائی (بابقول اوراق طورفان

طبقات دولتی :

هیواران	=	سواران .
هیواران زورمندان	=	سواران زورمند .
نیوان	=	شجاعان .
نیومباکان	=	حافظان کشور .
هوستیگان	=	یاسبانان و عسان .
غریه بگان کرد کاران	=	(؟) .
مانیستانان انوشکیه	=	(؟) .

طبقات روحانی مجرد:

(۱) زروان (۲) روشن بد (۳) هرمز (۴) مهریزد (۵) ماه خدای (۶) مهران
 روشنان (۷) پنج مهر سپندان (۸) تکان روشنان (۹) وهمنان روشنان (۱۰) فرستگان
 (۱۱) فرستگان روانچینان (۱۲) فرستگان روشنان .

(اقتباس از کشفیات طورفان : کتاب جکسن)

(پروفیسور جکسن - مقدمه تاریخ مانی طبع نیویورک)

یدر روشن - و زروان - یعنی ازلیت و زمان قدیم) و نور او یعنی خورشید و ماه و قوت او یعنی امهرسپندان پنجگانه: نسیم، باد، نور، آب، آذر^(۱) و حکمت او بنیاد دین مقدس است و این دین مقدس بر پنج معنی است: المعالمین ابناء الحلم - المشمسین ابناء العلم - الفسیسین ابناء العقل - الصدیقین ابناء الغیب - السماعین ابناء الفطنه. و فرایض ده گانه ای که سماعون باید لا اقل بآنها عمل کنند بقرار ذیل است:

ترك بت پرستی - ترك دروغ - ترك بخل و لثامت - ترك قتل - ترك زنا - ترك دزدی - ترك سحر و جادو - و قیام بهمتهای دو گانه یعنی شك نکردن در دین و ترك استرخا و توانی و سستی در اعمال زندگانی.

بعلاوه چهار نماز دارد که باید نخست با آب جاری یا غیر آن شستشو کند و رو بخورشید ایستد و سر بسجده نهاده بگوید^(۲): مبارک هادینا الفارقلیط، رسول النور، و مبارک ملائکته الحفظه، و مسبح جنوده النیرون، پس سر از سجده برداشته و این جملات که گفته شد قبل از سجود و بعد از سجود گفته و سر را بسجده زیاد نگذارد و بایستد پس باز سجده کند و بگوید: مسبح انت ایها النیر مانی هادینا، اصل الضیا و غصن الحیاة، الشجرة العظیمة التي هی شفاء کلها... الى آخر تا ده سجده که ده رکعت باشد - و این است نماز اول وقت زوال و میان روز - دوم بین ظهر و عصر - سوم نماز مغرب - چهارم نماز عتمه سه ساعت بعد از غروب - و این نماز را نماز بشیر گویند. و مانویان روز یکشنبه را محترم داشته و خواص آنان روز دوشنبه را حرمت دارند. و روزه هائی هم دارند که برخی دوروزه و برخی یکروزه است و ظاهراً این نماز و روزه متعلق بصدیقین باشد - هر چند ابن الندیم درین باب ساکت است.

مانویت در مشرق:

قبل اراجع بسیر مانویت در مغرب شرحی نقل شد، اکنون سیر آنرا در مشرق ایران ببینیم که تا کجاست.

(۱) مانی نام این پنج کشور را پنج امهرسپندان نهاده است در مقابل شش امهرسپندان زردشت که بقلط امشاسپندان خوانند. و ابن الندیم الاملاک الخمسه آورده است (ص ۴۶۵).
 (۲) این عبارات عیناً نقل قول ابن الندیم است که ترجمه آنرا ضروری ندیدیم.

قدیمترین محل نمو مانویه در مشرق ، قطعه ترکستان چین بوده است که شهر تورفان مرکز آن است .

ابوریحان در الاثار الباقیه ص ۲۰۹ فرماید « اکثر الاثرک الشرقیه و اهل الصین و التبت و بعض المهند علی دینه و مذهبه » .

مسعودی در مروج الذهب (چاپ مصر ص ۵۶ در ذیل فصل چین و ترکستان) گوید : « فمنهم الترك الحر مع (ظ : الخراخ - خلخ) و الطغرغر (ظ - التغرغر خرخیز - قرقیز) و منهم اصحاب مدینه کوسان (۱) و هی مملکه بین خراسان و بلاد الصین و لیس فی اجناس الترك و انواعهم فی وقتنا هذا و هو سنة اثنين و ثلاثین و ثلثمائه اشد منهم بأسا و لا اکثر منهم شوکه و لا اضبط ملکا و ملکهم (اورخان ۲) و مذهبهم مذهب المنانیه و لیس فی الترك من یعتقد هذا المذهب غیر هم ... » و باز در صفحه بعد (۵۸) در ضمن شرح چین گوید :

« و لهم آراء و نحل حدثت عن مذاهب الثنویه و اهل الدهر فتغیرت احوالهم و تناکروا الا انهم ینقادون فی جمیع احکامهم الی ما نصب لهم من الشرع المتقدم (یعنی دین بودائی و شمنی - بت پرستی) و ملکهم یتصل بملک التغرغر و صاروا علی آرائهم علی حسب ما قدمنا من اعتقادهم مذاهب المنانیه و القول بالنور و الظلمه و قد کانوا جاهلیة سبیلهم فی الاعتقاد سبیل انواع الترك ... فاذا کان ملک الصین شمنی المذهب ، ذبح الحیوان ، فتکون الحرب بینہ و بین صاحب الترك ابرخان (۳) سجالاتا و اذا کان ملک الصین منانی المذهب کان الامر بینهم فی الملک مشاعا ... »

تورفان مرکز مانویان :

ابن الندیم گوید : اول دینی که بعد از دین شمنی وارد ماوراء النهر شد دین مانوی بود ، و سبب آن بود که پس از قتل مانوی و قتل عام پیروان او از طرف

(۱) نسخه خطی : کوشان . (۲) - اصل : و کلهم ارحان - نسخه خطی و ملکهم .

لیرخان .

(۳) - کذا فی نسخه الخطی و فی نسخه القاهره : اوزخان - ابرخان (ج ۱ ص ۵۸) و الظاهر :

اورخان براء مهمله مصحف : اغورخان - یعنی پادشاه اغور .

شاهنشاه ایران مجادلات دینی غدغن شد، و هرکس از مانویان را در هر جا یافتند کشتند، لذا مانویان بتدریج گریخته و از جیحون عبور کردند و داخل مملکت خان شدند و به خان یعنی پادشاه ترکستان پناه بردند و خان لقب پادشاه ترکستان بود و پس از پراکنندگی مملکت ایران و تشتت امر ساسانیان و قوت گرفتن عرب، مهاجرین مانوی بایران مراجعت کردند، خاصه در انقلابات ایران (مرادش ظاهراً انقلابات اواخر امر یزدگرد باشد) و عهد بنی امیه. و خالد بن عبدالله القسری (حکمران عراق و ایران) بمانویان توجه و اعتنا داشت و در امر تشریفات ریاست مانویان که بایستی فقط در بابل منعقد میشد و بعد رئیس و پیشوای مزبور هر جا را که امن می دید آنجا را مرکز توقف خود و کلیسای مانوی قرار میداد، همراهمینمود بالاخره در ایام مقتدر خلیفه در بلاد اسلام سخت گیری های شدیدی نسبت بمانویه شده و آنان جلای وطن کردند، و باز بخراسان از خوف جان پناه بردند، و آنها که ماندند امر خود را مکتوم و مستور داشتند، و در سمرقند قریب پانصد تن از مانویه گرد آمدند، و این کار شهرت یافت و صاحب خراسان خواست آنان را بقتل آورد ولی پادشاه چین (مؤلف گوید گمان میکنم صاحب تغرغز باشد) به امیر خراسان پیغام داد که در ملک من مسلمین بسیاریند اضعاف آنچه در سمرقند از مانویان هم کیش من سکنی دارند، و قسم خورد که اگر یک تن مانوی در آنجا کشته شود ما تمام مسلمین را کشته و همه مساجد را خراب خواهیم کرد، و در سایر بلاد هم مراقب بوده هر جا مسلمی یا بیم بقتل آوریم، بنا بر این صاحب خراسان متعرض مانویان نشد و بر آنها جزیه بنهاد.... ابن الندیم گوید من در عصر معزالدوله (۳۲۰ - ۳۵۶) در شهر بغداد سیصد تن از مانویان را میشناختم اما در این زمان (۳۷۷ - ۳۸۵) در بغداد پنج نفر مانوی پیدا نمی شود، و مانویان خراسان خود را اجاری نام نهاده و در روستای سمرقند و صغد و خاصه در (نبونکث) هستند (ص ۴۷۲).

ازین اسنادشکی باقی نمی ماند که دین مانی در ترکستان از قدیم غلبه داشته

و گمان دارم که رفتن مانی بچین که برخی مورخین نوشته اند، و بالاخره او را (مرد چینی) نامیده اند همه مربوط به مسافرتی است که مانی در عهد شاپور اول به هندوچین کرده، و معلوم میشود قصد مورخین از چین مملکت ترکستان بوده است و از خارج هم اطلاعاتی داریم که در عهد ساسانیان خاصه اوایل آن عهد، مملکت ترکستان مسکن اقوام آریائی از نسل تخاری و سکائی بوده و بعضی معتقدند که (تخار) ها که بعد ها بخارستان بنام آنان نامبردار گشت، قبل از آمدن هیاطله در ترکستان، و راندن تخارها بداخله خراسان، در بلاد بین خطا و کاشغر و فرغانه منزل داشته، و بعید نیست که پیروان قدیم مانی اجداد تخارها یعنی قومی ایرانی نژاد و ایرانی زبان بوده اند، و مانی در میان آن ها که شاید آن روز بودائی مذهب بوده اند، دعوت خود را اظهار کرده و کارهای مقدمانی دین و تعالیم خود را و بقول مورخین ما کتاب (ارنگ) را در آنجا نوشت، و آن مردم عموماً دین او را پذیرفتند و بعد ها که ترکان وارد آن مملکت شدند، چون قومی بدوی و بی معرفت بودند همان دین مردم بومی را پذیرفتند، و چنانکه دیدیم در قرون اسلامی دولت ترك خلیج و غرغیز دولتی مانوی بوده است. و مسعودی در مروج الذهب (طبع قاهره ص ۵۸) گوید: ترکان مردمی جاهل بودند تا آنکه شیطانی از شیاطین مانوی در آن کشور افتاد و با اقوال ظاهر آراسته خود اصل خیر و شر و تضادهای امر و احوال این جهان و مباحثات های آشکار از موت و حیات و صحت و سقم و غناء و فقر و نور و ظلمت و اجتماع و فراق و انصال و انفصال و طلوع و غروب و شب و روز و غیر ذلك از سایر متضادات را برای آنها بر طبق اصول ثنویت حل کرد، و ذات باری تعالی را از آزار و اضرار بشربری دانسته و آن را با هر من نسبت داد و ازین راه عقول ترکان ساده را صید کرد...

الی آخر.

شهر تور فان چنانکه گفتیم مرکز بزرگ مانویان در ترکستان چین بوده و کتبی که اخیراً از خرابهای آن شهر که خرابه معبدی قدیم بوده و ظاهر آدر اوایل اسلام خراب شده و ربك آن را فرا گرفته، بدست آمده است بخطوط پهلوی و ایغوری

و خطائی است، و در تاریخ چین مکرر ازین شهر نام برده شده است. منجمله در موقع سقوط دولت ایران و فتوحات اسلامی، امپراطور چین در (۷۹۲ مسیحی) شروع بمداخله در مملکت تبت و کاشغر و ترکستان و سفد و تخارستان نمود و چهار محکمه نظامی در ترکستان چین و کاشغر و ترکستان و ماوراءالنهر ساخته و در هر کدام از آنها قوای نظامی ساخلو گذاشت و بدینوسیله تجارت چین را که اهالی تبت که آنروزها دولتی مقتدر شده بود، در دست گرفته و داشتند از بین میبردند، حمایت نمود و این قوای نظامی مأمور بودند که امرای محلی را محترم شمرده و در امور عرفی و اجتماعی داخله ممالک مداخلات نکرده و دولت چین از آنها بهدایائی که میدادند و توسط سفیری بدربار چین میفرستادند قناعت داشت، بر طبق تاریخ چین یکی از آن امارتها خان نشین (تورفان) بوده است که در سال ۶۹۲ مطابق با ۷۳ هجری شاهزاده ترک مانوی کیش (تورفان) با حاکم نظامی چین همدست شده و با دولت تبت بنفع دولت چین جنگ کرد، و چند محکمه و قلعه نظامی را که مردم تبت از تصرف قوای ساخلوی چین بیرون آورده بودند دوباره بدست آورد و بچین تسلیم کرد^(۱)، ازین معنی برمیآید که تورفان در آن اوقات قویترین ممالک ترکستان بوده که دولت چین بوسیله امیرتورفان بر دولت مقتدر تبت غالب شده و نفوذ خود را بار دیگر در ترکستان برقرار ساخت. دسترچکسن در کتاب خود گوید مانویت ناقرن هفدهم میلادی در ترکستان وجود داشته است (رجوع شود بمقدمه کتاب مذکور).

کتابهای مانی بنقل ابن الندیم

مورخین سریانی بیشتر از سه چهار کتاب که ذکر آنها گذشت برای او ننوشته اند، لیکن در تواریخ اسلامی کتبی زیاد از وی نام برده شده است. و از همه بیشتر صورت ابن الندیم است که در الفهرست یاد کرده و گوید:

۱ - کتاب سفر الاسفار که محتوی بر ابوابی است: «باب ذکر الایصانینین - باب شهادة یستاسف علی الحبیب، باب شهاده... (۲) علی نفسه لیعقوب، باب ابن الأرملة

(۱) - تاریخ چین ص ۳۱۲ طبع طهران جلد اول.

(۲) - در نسخه الفهرست افتادگی دارد.

(یعنی بجهت زن بیوه و مراد مانی از آن عیسی مسیح است که یهودان او را بدار کشیدند)
 باب شهادة عیسی علی نفسه فی یهودا ، باب ابتداء شهادة الیمین بعد غلبه ، باب الارواح
 السبع ، باب القول فی الارواح الاربع الزوال (کذا) باب الضحکة ، باب شهادة آدم علی
 عیسی ، باب السقاط من الدین ، باب قول الیصانیین فی النفس والجسد ، باب الرد علی -
 الیصانیین فی نفس الحیات ، باب الخنادق الثلاثة ، باب حفظ العالم ، باب آلام الثلاثة ،
 باب الانبیاء ، باب القیامه ، این بود ابواب کتاب سفر الاسفار .

۲ - کتاب سفر الجبارہ و این کتاب محتویست بر . . . (۱)

۳ - کتاب فرایض السماعین ، باب (کذا ظ کتاب) فرایض المجتبین .

۴ - کتاب شایورگان که محتوی است بر باب انحلال (ظ : الخلال) السماعین ،
 باب انحلال (ظ : الخلال) المجتبین ، باب الخلال (ظ : انحلال) الخطاة (کذا ؟) .

۵ - کتاب سفر الاحیاء که محتوی است بر (۱)

۶ - کتاب فرقاطیا و محتوی است بر (۱) (۲) .

اسماء رسالهای مانی و ائمه مانویه که بعد از او بوده اند :

رسالة الاصلین ، رسالة الکبراء ، رسالة هند العظیمه (۳) ، رسالة هیئی البر (یعنی :
 برای بر و احسان آماده شو یا آنرا آماده ساز) ، رسالة قضاء العدل ، رسالة کسکر ،
 رسالة فتق العظیمه (العظیم ؟) ، رسالة ارمینیہ ، رسالة امولیا الکافر ، رسالة طیسفون
 فی الورقہ ، رسالة الکلمات العشر ، رسالة المعلم فی الوصلات و رسالة سهراب
 فی الفرس ، رسالة اردشیر و مینک ، رسالة فیروز و راسین ، و پنجاه و شش رسالة دیگر
 که در الفهرست ذکر شده و ما از شماره آنها صرف نظر کردیم (رجوع شود بالفهرست

(۱) - از متن اصل افتاده است .

(۲) - چنانکه دیدیم هفت کتاب نام برده و شش کتاب شرح داده و شاید یکی از کتابها بنام بابی از
 از سایر کتب نوشته شده باشد و ظن غالب آنستکه : باب فرایض المجتبین که بعد از کتاب فرایض
 السماعین آمده در اصل کتابی بوده ، چه در ضمن کتاب فرایض طبقه نازل مانویه بابی برای طبقه بالاتر
 نیاستی ذکر میکرد ، بعلاوه یک کتاب دارای یک باب نمیتواند باشد .

(۳) - هند العظیمه - بعین هم نام است با کتاب حماسی بزرگی که خود هندیان دارند موسوم به (مهاوهارا)
 یعنی هند بزرگ ، چه مها بمعنی مه و وهار بمعنی بهار و لقب هندوستان است .

طبع قاهره ص ۴۷۱).

از نام این کتب و رساله‌ها پیداست که مانی چنانکه در تواریخ ایران ذکر شده بر خلاف اقوال دشمنان سربانی وی که کتب او را بچهار کتاب منحصر کرده و بانها هم نسبت انتحال داده‌اند، مردی هنری و کوینده و نویسنده و فاضل و قوی الفکر بوده است و لقب (کوینده) (حکیم) (چیره‌دست) (مصور) (سخن‌سنج) و غیره که فردوسی گفته است براستی بروی راست می‌آمده است، و از اسامی این کتب و چند کتاب دیگر که نویسندگان رومی از قبیل (اوگوستین) ذکر کرده‌اند مانند (کنز الاحیاء) (کتاب دیوها) و ارتنک یا ارژنگ که در ادبیات ما مشهور است، معلوم میشود که وی مردی خیالپرور و شاعر منش نیز بوده و در ضمن تعالیم مذهبی خود قصص و روایات و افسانه نیز مینوشته است، چنانکه از رساله (سیس دو رو) (بابل بزرگ) (هند بزرگ) (شایل و سکنی) (سمون و رامین) (فیروز و اسین) (سهراب در ده سالگی) (سهراب در ایران) و غیره پیداست که در آنها قصص و افسانه‌هایی بوده و با مشحون بادبیات و اشعار بوده است، و بالجمله این کتب همه یا غالب آنها مصور و دارای سرلوحهای مذهب و مجالس مجسم گمنده بوده، که از چند ورقه باقیمانده کشفیات (تورفان) میتوان بسایر آن آثار که ذکرشان در اشعار شعرای ما سایر و دایر گردیده است پی برد.

انکلیون مانی یا صحف انکلیون

مورخین اسلامی انجیلی (انکلیون) هم بمانی نسبت میدهند که ابن الندیم آنرا ذکر نکرده است، منجمله ابوریحان در الاثار الباقیه ص ۲۳ گوید: «پیروان مانی هم انجیلی علیحدّه دارند که از آغاز تا انجام بر خلاف انجیلی است که در نزد نصاری است...» و باز در صفحه ۲۰۸ از همان کتاب گوید: «و الف کتباً کثیرة کانجیله والشابورقان و کنز الاحیاء^(۱) و سفر الجبابره و سفر الاسفار و مقالات کثیرة زعم فیها انه بسط ما رمز به المسیح...»

(۱) - اوگوستین نویسنده رومی این کتاب را شاهکار مانی نامیده است.

و باز در صفحه ۲۰۷ گوید: « و ذکر فی انجیله الذی وضعه علی حروف الایجد
الاثنین و العشرین حرفاً انه الفار قلیط . . . الخ » و معلوم نیست واقعاً کتابی
باسم انجیل داشته یا یکی از مهمترین کتب او را باین اسم نامیده اند؛ چنانکه در
تاریخ کلد و آشور هم دیدیم که کتب چهارگانه مانی را که نسبت انتقال بآنها
میدهند: الاسرار والفصول و الانجیل و الکنز (۱) نام میبرد و باز ذکر انجیل
میکند.

نقاشی مانی وارژنگ او :

اما ارژنگ یا ارژنگ - کارنامه مانی - کارنامه ارژنگ ، و سایر اسامی که
باین کتاب داده اند معلوم نشد چه بوده است ، چه در الفهرست ابن الندیم ذکر
و اشاره ای بدان نیست ، و ابوریحان هم نامی از آن نبرده است ، و این نام در ادبیات
فارسی و فرهنگها زیاد تر دیده میشود ، و ممکن است این نام بزبان ایغوری نام
شاپورگان یا یکی دیگر از کتب معروف مانی بوده باشد ، و اینکه گویند کتبی که
مانی نوشته یکی بفارسی و باقی بسریانی بوده نباید کاملاً مطابق واقع باشد ، و همان
طوریکه آثار مکتشفه هم گواهی میدهد که کتب مانی بخطوط پهلوی و ایغوری
و چینی و تبتی است ، لابد کتاب ارژنگ یا ارژنگ هم بهمان زبان نام کتابی از کتب
مانی بوده و از آنجا این نام بخراسان سرایت کرده و داخل ادبیات دری شده است ،
و ازین است که مورخین سریانی و رومی و عرب که سر و کارشان کمتر با مردم
ترکستان و خراسان بوده است ازین نام بیخبر مانده اند ، و هم ممکنست کتاب
شاپورگان یا انجیلی که بوی نسبت میدهند بزبان ترکستانی تفسیر شده و نام ارژنگ
یا ارژنگ بر آن نهاده باشند. (۲)

اما نقاشی مانی ، معلوم نیست ماخذی محقق داشته باشد ، زیرا مورخین سریانی و
عرب و رومی ابداً ذکر این معنی نکرده اند ، و از کجا که در اصل ماخذ شاهنامه

(۱) -- مسعودی در التنبیه و الاشراف گوید ، و فرد لامر قونیه بابا فی کتابه المترجم بالکنز
(ص ۱۳۵).

(۲) - گفته اند که نسخه ای از ارژنگ مانی در خزانه سلطان محمود سبکتگین موجود بوده است .

هم مانند تواریخ دیگر ازینمعنی ذکری شده باشد؟ و محتمل است فردوسی با کمال امانتی که داشته است باز دستخوش روایات متواترهٔ محلی شده باشد، و ذکر صورتگری مانی را از پیش خود ساخته باشد - زیرا هر گاه در مأخذ اصلی (خداینامه) ذکری باین آب و تاب از صورتگری او می شد ممکن نبود که ابوریحان یا ابن الندیم یا مسعودی در آن باب ساکت بمانند، لیکن از طرفی دیگر میبینیم که اوراق مکتشفهٔ تورفان و نقوش دیگری که در ترکستان چین در مغاره ای بدست آمده مربوط بمانی است و از جنبهٔ قوی شاعرانهٔ مانی هم باینمعنی پی میبریم که او در صنایع ظریفه از قبیل نقاشی و موسیقی و شاعری دارای نظر و عقیده بوده است، و شاید هم قبل از او کتاب مصور در ایران یا سایر نقاط دنیا معمول نبوده و مانی برای آنکه همه حتی مردم بی سواد هم از کتب او استفاده کنند و از تصاویر کتابها پی باصل معنی آن ببرند، این ابتکار را از خود کرده و کتب خود را با خود بابوسیله دیگران بنقوش و صور آراسته باشد، و همین معنی که اوراق تورفان هم گواه آنست باعث اشتهار او در نقاشی شده و بالاخره مانی را رب النوع نقاشی جهان در نظر ایرانیان قرار داده باشد^(۱) زیرا بیهوده سخن بدین درازی نشود، خاصه با شهادت اوراق مصور مکتشفه، و باید گفت مورخین همه از روی مأخذ غربی ایران چیز نوشته اند ولی مأخذ ادبیات فارسی مستقیماً از خراسان و مشرق است که بحقیقت و کانون مانویه نزدیکتر بوده است.

خلاصه و نتیجهٔ این تحقیقات :

چنانکه دیدیم سرگذشت مانی جز آنچه از ولادت و نام یا لقب او که (مانی بایاء مجهول) باشد و زمان ظهور او که آنهم مربوط باظهارات خود مانی است و ذکر شد، سایر قسمتها همه پربشان و بی سرونه و گاه از روی عداوت و حسد نوشته شده است،

(۱) - گروهی معتقدند که سبک نقاشی که در اوراق تورفان دیده میشود، سبکی است که از ایران بآن حدود رفته و منبع طرز نقاشی چین بعد ها همان اصول مانی است که تادیری در چین و ایران متداول بوده است. و ازعجائب آنستکه در سرآمدان هنر مینویسد: مانی بایستی سفری بروم کرده و نقاشی را در آنجا آموخته باشد !!!

شاهنامه او را از مردم چین شمرده، مورخ سربانی وی را غلام زرخرید نامبرده و تعالیم او را متعلق بمردی اعرابی دانسته، ابن‌الندیم او را ایرانی و نبطی ماب نامیده است... ولی آنچه از میان همه ابن اساطیر بدست میآید و بعقل و ذوق می چسبد آنست که مانی مردی ایرانی و مادرش از شاهزادگان اشکانی (پهلوی) که در مملکت جبال حکومت و شاهنشاهی داشتند بوده، و پدرش در اواخر دوره پادشاهی بهلویان اشکانی از نیشابور یا همدان به بین‌النهرین رفته و از سعه مشربی که داشته بانبطیان و صابیان (۱) مخلوط شده و عاقبت داخل صابیان (مغتسله) گردیده است، و پیدا است که پدر مانی (فتق) بتشدید تا یا (فدیک) یا (پاتک) - که مصحف آن بشکل بابک در الفهرست باقی مانده) مردی دین پثروه بوده، و چون در آن ازمنه بسبب سهل انگاری که پادشاهان اشکانی در امر دین زردشتی داشتند و یک نوع آزادی عقیده در میان مردم ایران موجود بوده است و بعلاوه اصول اوستائی محققاً مانند سالهای بعد که در سایه اردشیر و اولادش رونق گرفته و جمع و جور و تفسیر شد، در آن ازمنه در دسترس عموم نبوده و استفاده‌ای از مغان منزوی و دماغ سوخته هم کار آسانی نبود، لذا (پاتک) یا (پدیک) که دین اصلی او درست محقق نیست برای طلب حقیقت از شهر خود آواره و بطرف تیسفون رهسپار گردیده است، و اگر قول ابن‌الندیم را سند قرار دهیم ابتدا بکیش بودائی یا صابی داخل میشود و سپس داخل طایفه (مغتسله) شده و درین حین زنش هم مانی را میزاید و پاتک زن و فرزند را نزد خود میخواند.

مانی خود گوید: من در شهر بابل در سنه ۵۲۵ از تاریخ منجمین بابل و چهار سال گذشته از پادشاهی اردوان که تقریباً مطابق با ۲۱۵-۲۱۶ مسیحی باشد،

(۱) - ابن‌الندیم ص ۴۵۷ گوید پدر مانی در بتخانه تیسفون بود که آواز هانف را شنید که گفت: یا فتق گوشت مغور، شراب، مغور، نکاح مکن، و بتخانه های آنروزگار در عراق ظاهراً متعلق بصابیان یا بودائیان بوده است.

متولد شده ام - و در سیزده سالگی که سال دوم پادشاهی اردشیر باشد وحی بر من نازل شده است .

مرکش هم علی المشهور در زمان بهرام بن هرمز بین سنوات ۲۷۲ - ۲۷۷ وقوع یافته است .

نام پدر و نام خود او :

کمان می رود لغت (پاتک - فتنق - فدیک - بابک) و با (پاتا کیوس) یونانی همه يك نام باشد - شکل این اسم فارسی بنظر میرسد ، و ممکن است (پاتک) مصغر (پات) بمعنی (رئیس و امیر) باشد و عیناً همان نامی باشد که بعد ها در اسلام هم (میرک) گفته اند .

در الفهرست نام دیگری هم از پدرمانی مذکور است لیکن بشکلی که بنظر مصحف میآید زیرا (ابی نرام) ظاهراً کنیه است و کنیه در ایران متداول نبوده و باید ابی نرام مصحف نامی دیگر باشد .

اما نام مادرش را که الفهرست بچند طریق (میس - اوتاخیم - مرمریم) ضبط کرده است به احتمالات بعیده و با مسامحات و تفنن های لغوی شاید بتوان فارسی دانست ، زیرا (میس) ممکنست همان (مس) بمعنی بزرگ باشد - یا لهجه ای از (ماس) که بمعنی (ماه) است باشد مانند (خورشید) و (خورشاد) ، چه (مه) و (ماه) هر دو در زبان پهلوی بحرف سین ختم میشوند و بعد ها در لفظ دری سین آنها بهاء هوز تبدیل یافته ، و نیز با احتمالی بعید تواند بود که بمعنی (میش) گوسفند ماده باشد ، زیرا در قسمت های شمال و مرکزی ایران غالباً شین بسین تبدیل می شده مانند (فرسته - فرشته) (کستی - کشتی) و غیره . اما اوتاخیم هم جزء اخیر آن پهلوی است چه (خیم) بمعنی خوی و صفت نهادی و فطری است و جزء اول این نام هم شاید (هو) بمعنی خوب یا (هوب) بهمان معنی باشد و مجموع آن بمعنی (خوش خوی) و لقب او (مس) باشد یعنی : بزرگ خوش خوی - اما مریم یا مرمریم

باسامی فارسی شبیه نیست (۱).

مانی چنانکه دیدیم دو اسم دارد یکی مانی و دیگری کوریکو که بعقیده برخی نام نخستین، لقب اوست (۲)، و حقیر نیز بر این عقیده‌ام، زیرا در میان اسامی فارسی چنین ترکیبی دیده نشده است، و باید از اسامی مربوط بتفأل و دعا باشد. مانند (بمان) و (ماشاءالله) و در اینصورت اسم او (کریکو) بوده و لقبش مانی، یعنی (بمان) است. و معلوم نیست استادان فارسی چرا برای مانی را مجهول و از باهای معاله که با عیسی و موسی قافیه میشود گرفته اند، در آنصورت تلفظ آن نباید بوزن (جانی و خانی) باشد بلکه باید آنرا بوزن (دانه) و (خانه) تلفظ کرد - و املائی (مانا) هم بجایی مانی در کتب قدیم بنظر رسیده است و اصل اصطلاح میدانند که باهای مجهول که در آخر یا او اسط کلمات فارسی در میآید حیثاً بشکل الف و با صوتی بین زیر و زبر که امروز بر ما مجهول است خوانده میشده ولی در عصر سامانیان و غزنویان این صوت، مجهول نبوده و بعد ها نام حرف مذکور را باین مجهول نهاده اند، و از قراریکه محققین گفته اند در اوراق مکتشفه تورفان هم مانی بهمین نام مشهور ضبط گردیده است.

اما کریکو - قور بیقوی - قور بیج، که باختلاف لهجات مانی را بدان نام خوانده اند، کلمه غریبی است، و ابو ریحان از قول (یحیی بن النعمان النصرانی) نقل می کند که وی در کتاب خود مانی را (قور بیقوس بن فتق) نامیده است و اگر قور بیقوس یا قور بیج (تاریخ الکلد و الاثور) فارسی نبوده و آرامی یا نبطی باشد کار ما را آسان تر خواهد کرد، و اتفاقاً یکی از نویسندگان آلمانی هم این نام را سامی

(۱) توضیح آنکه: مار بزبان سریانی بمعنی بزرگ و رئیس و همین مانند (مس) است که معنی آن بزرگ و مه میباشد یعنی مریم بزرگ، و شاید این هم نام سریانی (مس هو باخیم) بوده که نام مادر عیسی را با افزودن (مار) بوی داده اند

(۲) - فردینان یوستی در کتاب نامهای ایرانی معنی آنرا ندانسته و نامی مذهبی فرض کرده و گوید لقب او است. برهان فاطم هم آنرا لقبی دعا مانند دانسته.

دانسته است - ولی اگر بخواهیم بتفنی لغوی قائل شویم میتوان کریکوس را که سبن آخر آن از علائم اسامی یونانی وزاید است از ریشه (کریک - کرفک) پهلوی بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث بمعنی (صواب - پسندیده - خیر) در مقابل (بزه و نا صواب و شر) بگیریم و اتفاقاً ضبط سریانی آن که (قوربیج) باشد هم ما را در این باب تأیید مینماید. و (واو) آخر آنها علامت تخفیف و تصغیر است، پس میتوانیم او را (کریکو) یا (کریک) بدانیم که معرب آن (قوربیج) باشد. و نیز اینرا هم میدانیم که بیشتر از بزرگان و یا مدعیان در نزد پیروان خود بندرت بهمان نام اصلی خود معروف میشوند و غالباً پیروان و اتباع برای آنان القابی ساخته و احتراماً ایشان را بالقاب مذکور میخوانند و مینویسند، و بعین نیست که هر دوی این اسامی از قبیل القاب مذکوره باشد، و تصغیر نام ثانی او هم مربوط بدشمنان و اعدا باشد که کریک را کریکو کرده اند، چنانکه در باره نام حسنک و شبیک در تاریخ اسلام بخوبی پیداست که اولی حسن بن علی میکائیل و لقبش امیر حسن بوده و مسعودیان او را حسنک کرده اند، و نیز شبیک نام محمد خان شیدانی است که در عهد صفویه او را شبیک ساختند و در باره (مزدک) نیز همین احتمال میرود و نظایر بسیار در عربی و فارسی دارد.

حقیقهٔ درست معلوم نیست که پسر پاتک یافدیک که در سایهٔ پدری دین پثروه از کودکی بار آمده و در آغوش متدینینی مانند صابیان مغتسله که پای بندی شان باصول دین و ریاضیات شدید از قبیل ترك حیوانی و غیره مشهور است پرورش یافته، در نزد چه کسی درس خوانده بوده است!

ابو ربیعان و مسعودی، وی را تلمیذ (فادرون) نامی می دانند - در تاریخ کلمه و آشور چنانکه گذشت او را از مردم (شوشان) دانسته گوید ابتداء بدین مسیح داخل شد و اسقف شوشان ویرا بسمت کاهن انتخاب کرد ولی نام این اسقف شوشان را نمی برد و شاید نامش (فادرون) بوده است.

ابو ربیحان گوید: «وكان عرف مذهب المجوس والنصارى والثنويه»، ابن الندیم

گوید: «مانی در سال دوم از ملك (الفالوس) الرومی ظاهر شد و (مرقیون) قبل از او بصد سال ظهور کرده بود و ابن دیصان^(۱) بعد از مرقیون بسی سال ظاهر شده بود...»
 مسعودی گوید: «مزدك از صاحبان تاویل بود... مانی هم از صاحبان تاویل بوده و ابن دیصان و مرقیون که قبل از وی بودند بدو اصل و دوفاعل خیر و شر معتقد بودند، و هم امروز هم باطنیه از اصحاب تاویل اند» (التنبیه والاشراف ص ۱۰۱) و در مروج الذهب نیز در وجه تسمیه زندیق مانی را از اصحاب تاویل می‌شمارد و زندیق را از (زندى) یعنی پیروزند که مرادش (تاویل اوستا) است میدانند.

شیخ سهروردی در مقدمه حکمت اشراق، جائیکه از فلاسفه و حکمای قدیم ایران ذکری میکند مانی را از جمله حکمای ملحد نام میبرد.

پیروان مانی - زنداقه

زنداقه اسلام نیز مشهور بدهری گری و الحاد بوده اند (ناصر خسرو مانوی را با فلسفی و صابی و دهری برابر ذکر کرده است) از روسای آنها جمعد بن درهم، و خالد بن عبدالله القسری، و ابوالحسن الدمشقی - و از متکلمین که ظاهراً اسلام ظاهر کرده و در باطن زندیق بوده اند: ابن طالوت و ابو شاکر و برادر زاده ابی شاکر و ابن الاعدی الجزیری و نعمان بن ابی العوجاء و صالح بن عبدالقدوس از مؤلفین زنداقه اند که کتبی در نصرت زنداقه نوشته اند. از شعرا بشار بن برد، اسحق بن خلف، ابن نباته (الفهرست: سنابه؟) سلم خاسر، علی بن الخلیل، علی بن ثابت، و از کسانی که اخیراً شهرت کردند، ابو عیسی الوراق و ابوالعباس الثانی (کذا) و الجیهانی محمد بن احمد، (که این آخری از وزرای سامانیان است) و برامکه و فضل و حسن پسران سهل و محمد بن

(۱) - اما سمی ابن دیصان لانه ولد علی شهر یقال له دیصان (الفهرست ص ۴۵۸) و مرقیون و ابن دیصان دو اسقف مسیحی بوده اند در ایران که در اصول به تنویه نزدیک بوده اند و گویند مانی اصول خود را از این دو طایفه قزاق گرفت. و شك نیست که مانی دین خود را از زردشتی و یونانی و مسیحی اخذ کرده است (رجوع شود بمقدمه پروفیسر جکسن امریکائی).

عبيدالله كانب مهدي و مامون خليفه و محمد بن عبدالملك زيات نيز متهم بزندقه بوده اند (۱)، نصر بن احمد ساماني را هم گروهی متهم داشته اند. و از ائمه مانويه در عهد قديم و صدر اسلام مطابق نوشته ابن النديم: امام سيس، و مهر، و زاد هرمز، و مقلاص، و برزمهر، و ابو يحيى رئيس، و ابو علي سعيد، و ابو علي رجاء، و بزدان بخت است، (۲)

يك قطعه از اشعار مانی:

برای درك نكسته عمده این قطعه شعر، باید قبلاً گفته شود كه از آثار تورفان چنین مستفاد میشود كه مانی دو قسم تعلیمات داشته است یکی طولانی و اصلی و برای صدیقین، و دیگر قدری ساده و شاعرانه برای سایر پیروان، و قسم دوم خلاصه اش اینستكه دو اصل خوبی و بدی با نور و ظلمت بشکل دو درخت تناورند، یکی از آنها درخت زندگی، و دیگری درخت مرك، این دو درخت عظیم هر کدام ببار آوردن از خوبی یا بدی مشغول اند و مردم عالم هر کدام ازرك و ریشه یکی ازین دو درخت بهره ورنند، درخت حیات در مشرق و مغرب و درخت مرك در جنوب و جاهای زبرین و دور دست سایه گستر بوده، و بعد درخت مرك شاخهای خود را به درخت حیات نزدیک کرد و بعد اهرمن و تاریکی و شعله و دود خواست خود را بر درخت روشنی بزند، درخت روشنی چون جز نیکی و خوبی و صلح و صفا خوئی نداشت نتوانست او را بکلی دفع کند، و قسمتی از نور خود را بدرخت بدی از دست داد... مانی در وصف درخت خوبی و نور گوید، بشعر دوازده سیلابی و قافیه آزاد:

خورشیدی روشن اد پر ماهی برازاگ،
روژند اد برازند از تنواری اوی درخت،
مروانی با میوان اوی واژند شادبها،

(۱) - الفهرست ص ۴۷۴

(۲) تحقیق در باب پیروان و ائمه دین مانی خود موضوعی مفصل است كه باید جدا گانه تدوین گردد و اینجا فقط بطریق اشاره ذكری میشود.

واژند کبوتر [اد] فرشه مروی و سپ [کونک] ،

سرایند اد اوآژند کنیکان ،

استایند [هروسپ] تنواری اوی [درخت]

یعنی : خورشید روشن و بدر (پرمه) برازنده ، از تنه آن درخت (که درخت

نور و خوبی باشد) تابش و برازندگی دارند ، مرغان صبح خیز روشن بشادی سخن سر

کنند ، کبوتر و طاوس گونه گون سخن سرایند ، دختران زیبا آوازه و سرود

بر آورند ، این همه آن درخت تناور را ستایند و درود گویند . خاتمه

بهمن ماه ۱۳۱۳

ملك الشعر ابهار

توضیح آنکه : تمام اشعاری که ازمانی تدارك شد در این خطابه مندرج نشد

و نیز تمام این خطابه خاصه حواشی نظر بضیق وقت در مجلس خطابه ایراد نگردید

بنا بر این امید است صورت کاملتر این خطابه که بشکل کتابی با نقوش و صور مربوط

بآن تدارك شده عنقریب انشاء الله انتشار پذیرد .

م . ب